

وارسی دوره ماد*

قسمت اول: تاریخ ماد

کامیار عبدی

درآمد

بر آگاهان پوشیده نیست که دوره پرتنش و زودگذر ماد چه اهمیتی در تاریخ ایران دارد. این در حالی است که این دوره یکی از تاریکترین و ابهام آمیزترین دوره‌های گذشته این سرزمین به شمار می‌رود. در واقع به ندرت می‌توان موردی از تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد را یافت که اطلاعات ما درباره آن از مرز حدس و گمان فراتر رود. متأسفانه تحقیق درباره مادها از ابتدای امر به دلایل زیاد به مطالب نامربوط، بی‌اساس و حتی بعضاً نادرست آلوده شده است که حتی تا به امروز نیز به علت بی‌توجهی به تحقیقات و نظریات جدید در برخی از نوشته‌ها به چشم می‌خورد. شاید نخستین و مهمترین دلیلی که مطالعات «مادشناسی» را از ابتدا به مسیری تقریباً غیرطبیعی سوق داد نوشته‌های هرودت در آنجا بود که به توصیف پایتخت مادها یعنی شهر اکباتان (هگمتانه) و باروهای هفتگانه تودرتو، رنگارنگ و زر و سیم‌اندود آن می‌پردازد و از شهرهای ثروتمند مادها سخن می‌راند. همین توصیفات وسوسه‌انگیز در جان جهانگردان غربی، که از اواخر عصررنسانس و به‌ویژه در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم با اهداف شبه باستان‌شناسی قدم به مشرق زمین نهاده بودند، چنان شوری به پا کرد که ایشان به همان اندازه که در پی برج آفسانه‌ای بابل بودند به هر گوشه از غرب ایران نیز سر می‌کشیدند تا بلکه اثری از هگمتانه، پایتخت باشکوه مادها بیابند.

نخستین کسی که اشاره کرد شهر باستانی هگمتانه در زیر شهر همدان امروزی قرار دارد مک دانلد کینر بود (Kinneir, 1818). پاکینگهام جهانگرد انگلیسی نیز با پیروی از این نظر همدان را همان هگمتانه باستانی شناخت، اما با ورود در عرصه خیالپردازی قدمت آن را حدود ۲۰۰۰ ق م تعیین کرد (Buckingham, 1829). هنری راولینسون بر اساس مطالعات خود به این نتیجه رسید که تخت سلیمان امروزی (واقع در آذربایجان) اکباتان بوده است (H. Rawlinson, 1840).

ایشیگل نخستین کسی بود که با مادها برخورد قوم نگارانه و انسان شناختی کرد. وی با مروری بر منابع یونانی تاریخ ماد و بررسی نحوه استقرار آنها در روستاها و انتقال به دوره شهرنشینی و تشکیل حکومت به بررسی روابط متقابل مادها و آشوریان پرداخت که مدارک آن چندی قبل از آن تاریخ از رهگذر کشف و ترجمه متون آشوری آشکار شده

بودند (Speigel, 1858; 1880).

نخستین تاریخ ماد به قلم جرج راولینسون است که در سال ۱۸۶۵ در مجموعه پنج پادشاهی بزرگ مشرق زمین باستان منتشر شد. این تألیف شامل دو بخش است: بخش اول کلاً به مطالعات انسان شناختی، زبان شناختی و نحوه استقرار و کشمکشهای سیاسی-نظامی مادها با همسایگانیشان به‌ویژه آشوریها مربوط است و بخش دوم به تشکیل حکومت ماد می‌پردازد. این نوشته تماماً بر اساس نوشته‌های هرودت و باندرکی افزودنها و کاستنها شکل گرفته بود (G. Rawlinson, 1865).

لنورمان با اندکی تفاوت به بررسی پرداخت و در کار خود از منابع عبرانی و آشوری نیز سود برد، اما طبق سنت آن روز به بحث درباره مسائل مختلف از قوم نگاری مادها تا جغرافیای قلمرو آنها پرداخت (Lenormant, 1871).

ژول آپر در سال ۱۸۷۹ نتایج نزدیک به سی سال تحقیقات خود را درباره مادها در مجلدهی تقریباً ۳۰۰ صفحه‌ای منتشر کرد که در واقع فقط ۱۷ صفحه آن به فرهنگ مادها ارتباط داشت و بقیه درباره مسائل زبان شناختی بود. نکته جالب توجه در کار آپر این بود که وی ادعا کرد مادها آریایی نیستند بلکه در اصل از نژاد تورانی‌اند (Oppert, 1876).

حاشیه

* بعید نیست خوانندگان این مقاله دچار این تصور نادرست گردند که نگارنده قصد مخدوش کردن تاریخ مادها و نوشته‌های محققینی را دارد که درباره مادها قلم زده‌اند. چنین نیست؛ هدف از نگارش این مقاله فقط این است که سایه افراط‌آمیز باستان‌شناسی توصیفی و تاریخنگاری سنتی را از باره‌ای مطالب خلاف واقع و بعضاً اغراق‌آمیز و واهی بزداید و در برتو آگاهیها و آرای جدید، وقایع و منابع این دوره را وارسی کند.

مسئلاً اشراف بر ندانسته‌ها نه تنها علاقه‌انرا از بافتناری بر اروهام است، بلکه راه را نیز برای تفحصات فراتر و دستیابی به اطلاعات فزونتز و متقنتر هموار می‌سازد. ۱. در این سالها داستانهای اساطیری ایران به‌ویژه شاهنامه فردوسی به اروپا راه یافته بود و محققین بر آن بودند که برای ایرانیان و تورانیان باستانی و ازجمله سلسله‌های پیشدادی و کیانی ریشه‌یابی تاریخی کنند.

چهار سال بعد دلاتر در مجلد بزرگ دیگری بر نظر آبر مینی بر توراتی بدن مادها خط بطلان کشید و تاریخ ماد را به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول برقراری تشکیلات ملی به دست دیوکس؛ دوره دوم فتوحات هاکس و کوکرو دوره سوم پیروزی مادها بر آشوریان (Delattre, 1888)

زنیس در کمتر از ۱۰ سال چندین پژوهشگر دیگر نیز تاریخ ماد را بررسی کردند، اما هیچ یک اطلاع جدیدی ارائه ندادند و به بازگویی نوشته‌های مورخین یونانی و تعبیر و تفسیرهای مختلف بسنده کردند. از این کتابهای مربوط به تاریخ ماد، که در قرن نوزدهم نگاشته شده، هیچ یک به زبان فارسی ترجمه نشده است. منابع فارسی مربوط به تاریخ ایران پیش از هخامنشیان، بجز موارد انگشت شماری تألیف، عبارت‌اند از ترجمه کتابهای شرق‌شناسان که در قرن بیستم به رشته تحریر درآمده‌اند. این کتابها اثر عمیقی بر نوشته‌های تاریخی دست‌دوم و آموخته‌های بیشتر دانش پژوهان و عموم مردم گذاشته‌اند. اما مروری بر آنها نشان می‌دهد که اکثراً بنا به اطلاعات و باورهای ناقص و بعضاً نادرست درباره مادها به رشته تحریر درآمده‌اند و با توجه به آنچه امروز از مادها می‌دانیم باید باره‌ای از مطالب آنها را اصلاح کرد یا حتی کنار نهاد. از جمله مهمترین آثار می‌توان به کتابهای ایران باستان (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۶۸ تا ۲۰۶)، ایران در سپیده‌دم تاریخ (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۰۵ تا ۱۱۸ و ۱۶۱ تا ۱۷۱)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی (آستند، ۱۳۴۰: ۲۱ تا ۳۹ و ۴۵)، میراث باستانی ایران (قرای، ۱۳۴۴: ۱۱۱ تا ۱۲۶)، ایران از آغاز تا اسلام (گرمشمن، ۱۳۶۸: ۹۴ تا ۱۲۳)، هنر ایران در دوره ماد و هخامنشی (گرمشمن، ۱۳۷۱: ۸۵ تا ۹۷)، هنر ایران باستان (پرادا، ۱۳۵۷: ۱۹۱ تا ۱۹۹) و تاریخ ماد (دیاکوف، ۱۳۴۵) اشاره کرد.

منابع تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد

منابع تاریخ ماد عبارت‌اند از:

۱. تاریخ ماد یا Medikos Logos در کتاب تواریخ هرودت (باب یکم، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶) که حدود ۱۵۰ سال پس از سقوط حکومت ماد نگاشته شده و در واقع مقدمه‌ای است بر جنگونگی و قدرت رسیدن کوروش دوم (بزرگ)، تشکیل شاهنشاهی هخامنشی و از همه مهمتر جنگهای ایران و یونان. بجز هرودت، کتزیاس، گزنفون، یوستین، آخیلیوس و نیکلاس دمشقی نیز مطالبی درباره حکومت و قوم ماد نگاشته‌اند که یا متأثر از نوشته‌های هرودت است یا مطالبی است که جنبه روایت قومی بر آنها غالب است.

۲. گل نشسته‌ها و سنگ نشسته‌های بین‌النهرینی که مهمترین مفصلترین منبع مستقیم درباره مادهاست و شامل متون زیر می‌گردد: الف) سالنامه‌های شاهان مختلف آشوری از جمله شلمانزر سوم (۸۵۸ تا ۸۲۹ ق.م)، شمشی آدد پنجم (۸۲۳ تا ۸۱۱ ق.م)، آدد نیازی سوم (۸۱۰ تا ۷۸۳ ق.م)، تیگلت پیله سوم (۷۴۵ تا ۷۲۷ ق.م)، سارگن دوم (۷۲۱ تا ۷۰۵ ق.م)، سناخریب (۷۰۴ تا ۶۸۱ ق.م)، سارمادون (۶۸۰ تا ۶۶۹ ق.م) و آشوربانی پال (۶۶۸ تا ۶۲۷ ق.م).

آخرین اشاره به لشکرکشی آشوریان به منطقه زاگرس و ذکر نام مادها در سالنامه دهم آشوربانی پال (۶۵۸ ق.م) است. در سال ۶۴۰ ق.م یا اقول قدرت آشور از این منابع دیگر نشانی دیده نمی‌شود.^۱ ب) متون طالع‌بینی که سیاهه نام دشمنان آشور در آنها ثبت می‌شد و بعضاً در بین آنها نامی از مادها نیز به چشم می‌خورد. مهمترین این متون متعلق به اسارهادون است و تاریخ آن به ۶۷۵ تا ۶۷۲ ق.م باز می‌گردد (Wiseman, 1958: 10).

ج) معاهده‌های سیاسی شاهان آشوری با حکام کوچک زاگرس و از جمله فرمانروایان مادی که مهمترین این معاهده‌ها به اسارهادون مربوط است (Wiseman, 1958).

د) منابع بابلی که عمدتاً اشاره به مادها (پس از اتحاد تحت رهبری هووخ شتره) در سالنامه‌های نیونکسر (۶۲۵ تا ۶۰۵ ق.م)، نیوکد نصر دوم (۶۰۴ تا ۵۶۲ ق.م) و نیونید (۵۵۹ تا ۵۳۹ ق.م) آمده است (Oppenheim, 1969; Grayson, 1975-76).

باستان‌شناسی یکی از منابع مهم تاریخ سرزمین و قوم ماد است. بنا به ادعای حفاران در کاوشها و بررسیهای ذیل آثار مربوط به مادها یا معاصرین آنها به دست آمده است:

۱. بررسیها و حفاریات دانشگاه بنسیلوانیا به سرپرستی رابرت دایسن از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷ در دره شلدو، به ویژه در تپه حسنلو (۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷) (Dyson, 1965; 1968; 1989)، عقرب تپه (۱۹۶۴) (Muscarella, 1973)، زیویه (Dyson, 1963)، دینخواه تپه (۱۹۶۴) و (۱۹۶۶) (Muscarella, 1968 b)، سه گردان (۱۹۶۸ و ۱۹۷۰) (Muscarella, 1969; 1973).

۲. بررسیها و گمانه‌زنیهای هیئت موزه سلطنتی آنتاریو و دانشگاه تورنتو به سرپرستی تامس کابلیریانگ در منطقه کرمانشاه به ویژه ماهیدشت (Levine, 1974; 1976)، کنگاور (Young, 1975; 1966) و ملایر (Howell, 1979) و حفاری در گودین تپه (از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳) (Young, 1969; Young and Levine, 1974) و گمانه‌زنی به سرپرستی لویی لوین در جامه‌شوران در سال ۱۹۷۸ (Levine, 1987: 235).

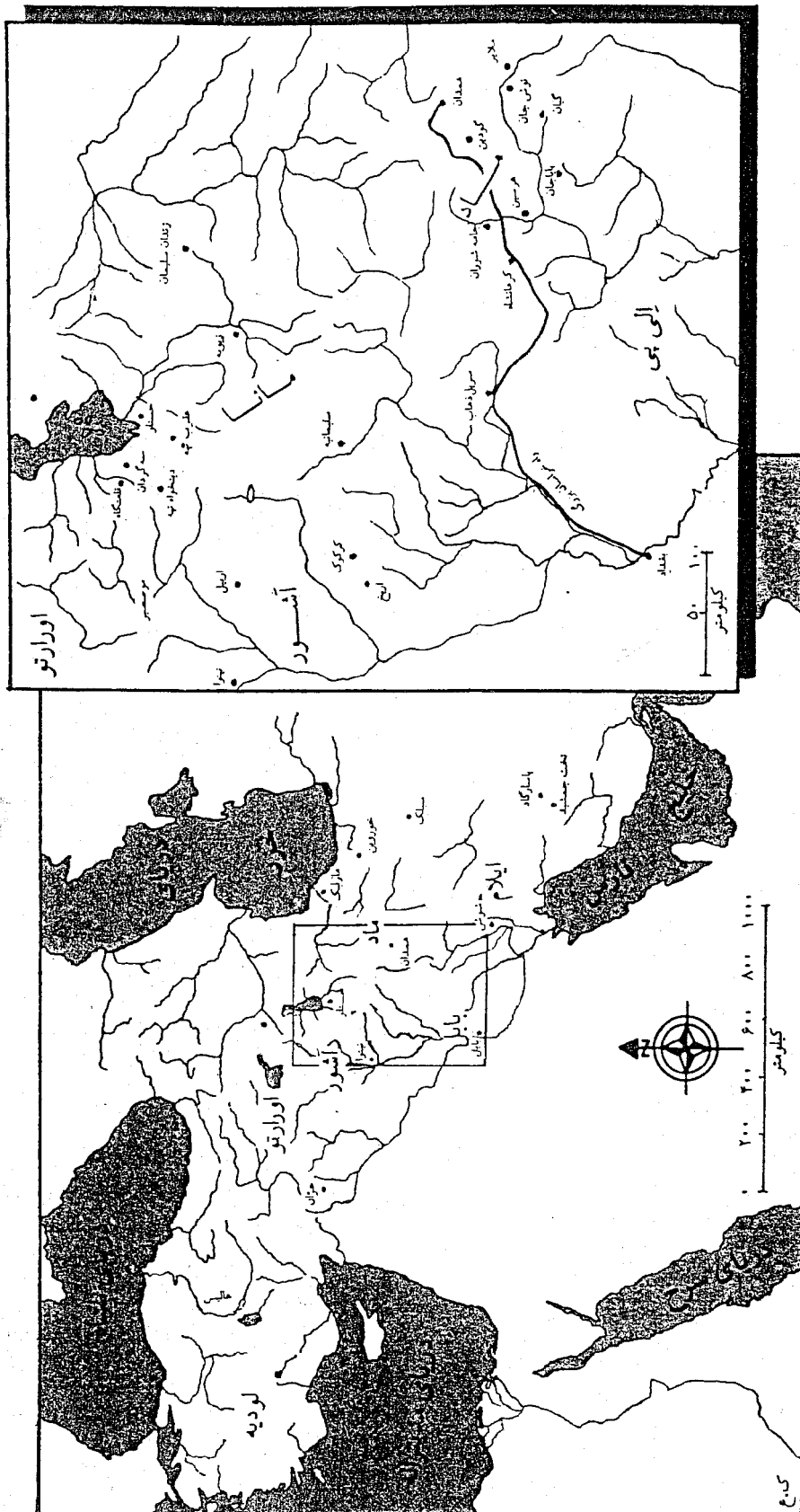
حاشیه

۱. از جمله می‌توان به پراشک، دمور، تولدک، راگوزین و سیس اشاره کرد. بری سیر کامل مطالعات مربوط به مادها رک:

Genito, 1986: 65-70.

۲. از میان تمام منابع پیش‌گفته تاریخ ماد به‌نظم اینگور میخاییلیویچ دیوکوت بیش از همه بر آموخته‌های دانش‌پژوهان ایرانی تأثیر گذارده است. نزدیک به سی سال پس از تألیف این کتاب، دیاکوف در فصل «ماد» که بری تاریخ ایران نگاشته بسیاری از نظریات پیشین خود را مسکوت گذاشته است. در عین حال بر باره‌ای مسائل که برای آنها دلایل یا شواهد قاطعی وجود ندارد همچنان پافشاری کرده است.

۳. مهمترین منبع برای ترجمه این سالنامه‌ها Luckenbill, 1926-27 است که در Grayson, 1975-76 تجدیدنظر کامل شده است. Oppenheim, 1969 نیز منبع سربسند دیگری است که نگارنده از آن استفاده کرده است.



نخواهد نشست و به دادخواهی مردم گوش فرا نخواهد داد. در نتیجه بزه افزایش یافت و بی‌نظمی بیش از همیشه سرزمین را فراگرفت. مادها در نشستی همگانی، که هواداران دیوکس در آن اکثریت را دارا بودند، به بررسی این مسئله پرداختند. ایشان گفتند: ما نمی‌توانیم در این سرزمین به این زندگی پراشوب ادامه دهیم. بگذارید یکی را از میان خود برگزینیم تا کارهای خود را در لوای دولتی قانون‌مدار سروسامان دهیم و خان و مان خود را در هرج و مرجی این چنین از دست ندهیم. تصمیم نشست آن بود که حکومتی سلطنتی برپا شود. گام بعدی پیشنهاد نامزدی برای احراز مقام سلطنت بود و چون نام دیوکس و کارهای بزرگش بر زبان همه جاری بود، او را به این مقام برگزیدند. نخستین اقدام دیوکس این بود که به زیردستان خود دستور داد تا کاخی در شأن یک شاه بسازند و نگهدارانی ویژه برای پاسداری از او بگمارند. مادها اطاعت کردند و درمخلی که دیوکس تعیین کرده بود کاخی بزرگ با تجهیزات دفاعی مناسب برپا کردند و او را رخصت دادند تا به اختیار خود گروهی از محافظین را برگزیند.

دیوکس پس از اینکه بر سر قدرت استوار شد به مادها فشار آورد که شهری عظیم برپا کنند تا پایتخت سرزمین شود و سایر شهرها در رتبه دوم اهمیت باشند. مادها باردیگر اطاعت کردند و شهری که امروز اکیاتانا خوانده می‌شود بنا شد که باروهای آن کلان و استوارند و دیوارها گرداگرد یکدیگر برپا و چنان طراحی شده‌اند که هر دیوار از دیوار دیگر به اندازه کنگره‌هایش رفیعتر است. ساخت شهر بروی تپه به این حالت یاری رسانده، اما آنچه بیشتر مؤثر بوده دقت در ساخت آن است. شمار دیوارها هفت است و درون درونترین دیوار، کاخ شاهی و گنج‌خانه قرار دارد. محیط دیوار برونی بسیار به دیوار آتن می‌ماند. کنگره‌های پنج باروی خارجی به ألوان مختلف رنگ‌آمیزی شده‌اند، نخستین سبید، دومی سیاه، سومین سرخ، چهارمی نیلگون و پنجمی نارنجی. کنگره‌های دو باروی داخلی به ترتیب با ورقهای سیم و زر پوشانده شده‌اند. این باروها برای آن بود که شاه و کاخ او را امن دارد و مردم باید خانه‌های خود را برون دیوارها می‌ساختند.

هنگامی که کار ساختمان به پایان رسید دیوکس برای نخستین بار مراسم درباری را برپا داشت. شرفیابی به حضور شاه ممنوع شد و تمام ارتباطات باید از طریق پیغامبران انجام می‌شد. هیچ کس اجازه دیدن شاه را نداشت و جرم بزرگی بود اگر کسی در حضور شاه می‌خندید و یا تف می‌کرد. این تشریفات برای این برپا شد تا او را از اطرفیان ایمن سازد. زیرا او مردی بود که در میان مردم زاده شده و هم‌رتبه آنان بود و بیشتر در میان آنان بزرگ شده بود. اگر اینک مردم او را زیاد می‌دیدند چه بسا که رشک و توطئه می‌کردند، اما اگر کسی او را نمی‌دید، افسانه‌ها بافته می‌شد که او وجودی است فراتر از افراد عادی.

۳) حفريات مؤسسه ایران‌شناسی بریتانیا به سرپرستی دیوید استروناخ در تپه نوش، جان از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ (Stronach, 1969; Stronach and Roaf, 1973; 1978).

۴) حفريات مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه لندن به سرپرستی کلرگاف در پایاچان از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۹ (Goff, 1968; 1969; 1970; 1977; 1978; 1985).

۵) حفريات مؤسسه باستان‌شناسی آلمان به سرپرستی ولفرام کلایس در بسطام (Kroll, 1979) و به سرپرستی رودلف نومان در زندان سلیمان (Nauman, 1961; 1962-63; Oehler et al. 1967).

۶) حفريات دانشگاه منچستر به سرپرستی چارلز برنی در هفتوان تپه از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ (Burney, 1972).

۷) بررسیها و گمانه‌زنیهای پراکنده ژاک دومورگان در سال ۱۸۹۶ (de Chevalier, 1896) و شارل فوسه در سال ۱۹۱۳ (Morgan, 1896) در همدان.

۸) حفريات در محوطه‌های باستانی دیگری چون تپه گیان نهادند (۱۹۳۱، ۱۹۳۳) به سرپرستی ژیرکنتنو (Ghirshman, 1935) و تپه سیلک کاشان (۱۹۳۳-۳۶) به سرپرستی ژمن گیرشمن (Ghirshman, 1938-39).

۹) و سرانجام حفريات غیرقانونی و ویرانگر صدها حفار قاچاق که اشیای بسیاری را از دوره ماد روانه موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی مختلف در سراسر جهان نموده است (Muscarella, 1977a; 1977b; 1980; 1987).

تاریخ ماد به روایت هرودت

آنچه هرودت در کتاب تواریخ خود درباره تاریخ ماد آورده است در حقیقت مقدمه‌ای است برچگونگی به قدرت رسیدن کوروش و کلاً از یازده صفحه فراتر نمی‌رود. چکیده آن از این قرار است:

آشوریان ۵۲۰ سال فرمانروای آسیای علیا بودند. کسی که این وضعیت را تغییر داد دیوکس (Deioces) [دیاکو، احتمالاً ده‌یوک Dahyauka، پارسی باستان] مادی فرزند فرآرتس (Phraortes) مردی توانا، بلند پرواز و برجسته و در عین حال جویای قدرت بود که پیش از قدرت‌یابی در روستای خود منصب قضاوت داشت. او دلیلی برای این کار خود داشت، زیرا در آن زمان در تمام سرزمین دولت متشکلی وجود نداشت و کسی نبود که به تشخیص درست و نادرست بپردازد. در نتیجه مردان روستای دیوکس که قضاوت‌های درست او را دیدند، وی را برای حل مشکلات خود برگزیدند. دیوکس قدرت را در دست گرفت، کارها را به نحو احسن انجام داد و مورد احترام فراوان مردان قبیله خود قرار گرفت. شهرت او مبنی بر اینکه تنها کسی است که می‌تواند بی‌نظمی را با عدل پاسخ گوید در سایر روستاها نیز پیچید و به همین دلیل همه با خرسندی به قضاوت او تن دادند. او با توجه به این مطلب به برتری مقام خود پی برد و سپس اعلام کرد که بیش از این در مسند قضا

تسلط سکاها ۴۰ سال بود، پسرش آستیگ (Astyages) [ایشتویگو، احتمالاً آزستیویگه Ršti - vaiga - پارسی باستان] جانشین او شد. . . . آستیگ پس از ۳۵ سال سلطنت به دست کوروش هخامنشی خلع شد و حکومت ماد برافتاد.

با توجه به سال خلع ایشتویگو به دست کوروش یعنی ۵۵۰ ق م و سال ۵۸۵ ق م که جنگ مادولودیبه بر اثر خورشید گرفتگی متوقف شد می توان حدس زد که گاهنگاری دوره ماد از نظر هرودت به این شرح بوده است (به گاهنگاریهای دیگر در ادامه اشاره خواهیم کرد):

دیوکس	۷۰۰ تا	۶۴۷ ق م
فرآرتس	۶۴۷ تا	۶۲۵ ق م
کواکسار	۶۲۵ تا	۵۸۵ ق م
آستیگ	۵۸۵ تا	۵۵۰ ق م

منابع بین النهرینی و مقایسه آنها با نوشته های هرودت

منابع آشوری

هرودت از هنگام تشکیل دولت ماد به شرح تاریخ آن می پردازد و تنها اشاره ای که به پیش از این دوره می کند این است که «مادها در روستاهای کوچک می زیستند»، اما منابع آشوری از قرن نهم ق م به شرح سرزمین و اوضاع و احوال مادها اشاره دارند.^۸

حاشیه

۵. سالهاست که مسئولان باستان شناسی کشور وعده آغاز حفريات علمی و گسترده را در همدان می دهند (مهریار، ۱۳۵۴). اما تا به حال سواي چند گمانه زنی و کاوشهای پراکنده (آذرنوش، ۱۳۵۴؛ صراف، ۱۳۶۸؛ ۲۹۹) کاری در همدان صورت نگرفته است. همچنین رک: اذکابی، ۱۳۶۷.

۶. منظور هرودت از «روزی که به تاریکی گرایید» خورشید گرفتگی روز ۲۸ می ۵۸۵ ق م است که موجب هراس طرفین درگیر در جنگ یعنی مادها و لودیایی ها و توقف جنگ (گویا ۵ ساله) بین آنها شد. این واقعه به عقد قرارداد صلح بین هویخشتره و آلیاتس (Alyates) و تعیین رود هالیس (نزل ایرماق) به عنوان مرز بین ماد و لودیبه منجر شد.

۷. در متن اصلی برابر نهاده «با» 6uv یونانی است که برخی از زبان شناسان آن را «بجز» ترجمه می کنند. در ادامه به مشکلائی که این مسئله در گاهنگاری دوره ماد به وجود آورده اشاره خواهیم کرد.

۸. در متن آشوری به مادها «مذ» (Mada) اطلاق می شد، اما در متون بابلی مادها را «اوتمان مند» (Ummān-manda) می خواندند که به صورت های مختلف مانند «مردم مند» و «قبایل مند» نیز ظاهر می شد. اوتمان مند اصطلاحی بود که بین النهرینیها در طول اعصار مختلف به اقوام مهاجسی اطلاق می کردند که از کوه های زاگرس به بین النهرین هجوم می آوردند. به ویژه در متون اکدی اشاره به این اقوام زیاد است و منطقی در این دوره منظور از اوتمان مند فقط گوتی ها و لولوبی ها و چند قبیله کوچکتر بود که در حقیقت یکی از عوامل اصلی سقوط سلسله اکد بودند و پس از اکتدیا مدتی نیز در بین النهرین حکومت کردند.

پس از سلسله اکد تا دوره بابل قدیم در متون به نام اوتمان مند برخورد نمی کنیم تا اینکه آتی صدوق (Ammisaduqa) دهمین شاه سلسله بابل قدیم در هفدهمین سال سلطنت خود (حدود ۱۶۲۹ ق م) ادعا می کند که «تمامی اوتمان مند را منکوب

هنگامی که پایه های سلطنت دیوکس استوار گشت، او به برقراری عدالت همت گمارد. تمام دادخواهیها به صورت منکوب به پیشگاه او می آمد و او پس از ثبت حکم خود آن را باز پس می فرستاد. او کارهای دیگری را نیز برای نخستین بار به مرحله عمل در آورد: اگر می شنید که در جایی کسی تکبر ورزیده و فخر فروشی کرده به دنبال گناهکار می فرستاد و وی را در حد گناهش سزا می داد. خبرچینان وی در چهار گوشه سرزمین گوشها و چشمهای خود را تیز کرده بودند.

دستارده دیوکس که ۵۲ سال سلطنت کرد اتحاد قبایل ماد، پورسی، پرتکنی، استروخاتس، آریانی، بودی و مغان بود. پسر او فرآرتس [فرورتیش Fravartīš - پارسی باستان] که پس از مرگ پدر جانشین او شد، به اینکه فقط شاه ماد باشد قانع نبود، لذا دست به لشکرکشی زد و نخستین سرزمینی را که به زیر سلطه خود آورد پارس بود. بایوستن این دولت قدرتمند به یکدیگر او دست به فتح برنامهریزی شده آسیا زد و سرانجام به آشوریان یورش برد. آشوریان نینوا که بیشتر سروران آسیا بودند در این هنگام تنها مانده بودند و متحدانشان آنها را رها کرده بودند، اما هنوز زورمند بودند و فرآرتس و بیشتر لشکرنانش به هنگام تهاجم به آشوریان کشته شدند.

فرآرتس ۲۲ سال شاهی کرد و پسرش کواکسار (Cyaxares) [هویخ شتره Huvaxštra - پارسی باستان] که نوه دیوکس بود جانشین او شد. شم نظامی این شاهزاده به مراتب بیش از پدر یا پدربزرگش بود. او نخستین کسی بود که لشکریان آسیایی را به واحدهای جداگانه نیزه داران، کمانداران و سواره نظام تقسیم کرد. این کواکسار بود که بعدها در روزی که به تاریکی گرایید با لودیای جنگید و تمامی آسیای این سوی هالیس (نزل ایرماق) را تحت سلطه خود در آورد. اولین اقدام او (پس از رسیدن به سلطنت) لشکرکشی به نینوا در رأس تمامی ملل تابع بود تا آن شهر را ویران کند و انتقام پدر را بستاند. او با آشوریان نیردی موفقیت آمیز کرد، اما هنگامی که شهر را در محاصره گرفته بود مورد حمله لشکر چرازی از سکاها به رهبری شاه مادپس (Madyes) پسر پروتوتیس (Prototyēs) قرار گرفت. نیردی در گرفت، مادها شکست خوردند و قدرت خود را در آسیا از دست دادند و قدرت کاملاً به دست سکاها افتاد.

در طول ۲۸ سال اقتدار سکاها خشونت و بی توجهی به قوانین به هرج و مرج کامل منجر شد. بجز خراج تحمیلی که به زور ستانده می شد. آنان به گوشه و کنار سرزمین می رفتند و مایملک مردم را چپاول می کردند. سرانجام کواکسار و مادها شمار زیادی از سکاها را به ضیافتی فراخواندند و به آنان مسکرات نوشاندند و آنان را کشتند و به این طریق قدرت و حاکمیت پیشین خود را بازیافتند. سپس مادها نینوا را تصرف کردند و تمامی آشور را، بجز قلمرویی که به بابل تعلق داشت، منقاد خود ساختند. سپس کواکسار درگذشت، پس از سلطنتی که ۷ با دوره

X

بکشد. شاه اورارتو به نام روسا (Rusa) ۲۲ قلعه از ایالت اولوسونو (Ullusunu) از سرزمین مانا را تصرف و یکی از حاکمان مانایی به نام دیتوکو (Dayaukku) را ترغیب می‌کند که علیه سرورش بشورد. سارگن این حاکم یاغی را دستگیر و به همراه خانواده‌اش به شهر حمات در سوریه تبعید می‌کند.^{۱۱}

در سال ۱۸۶۹ جرج اسمیت، زبان‌شناس مشهور انگلیسی، دیتوکوی سارگن را همان دیوکس هرودت شناخت (Smith, 1869: 98). این نظریه تا به امروز نیز در بیشتر نوشته‌هایی که درباره تاریخ ماد به چاپ رسیده‌اند (واز جمله تمام منابع پیش گفته) به چشم می‌خورد. اما باید توجه داشت که در سالنامه سارگن از دیتوکو صرفاً به عنوان حاکم یک ایالت مانایی نام برده می‌شود و سرزمین مانا همواره در منابع آشوری حکومتی مستقل و مجزا از ماد شناخته می‌شد. البته نمی‌توان ایراد گرفت که چرا یک مادی حاکم یک ایالت مانایی شده است، اما می‌توان پرسید که چرا یک مادی باید حاکم یک ایالت مانایی شود، به علاوه او ایش دیش (Uishdish) یا محلی که دیتوکو بر آن حکومت می‌کرد در نزدیکی دریاچه ارومیه قرار داشت و با هگمتانه یا بایتخت فرضی دیوکس هرودت فاصله زیادی دارد. در کتیبه‌ها هیچ اشاره‌ای نشده است که دیتوکو در متحدرکن قبایل ماد نقشی داشته است و افزون بر این در همان سالی که سارگن دیتوکو را دستگیر و به حمات تبعید کرد، از ۲۲ حاکم مادی نیز باج و خراج گرفت (Young, 1988: 19). مهمترین مسئله اینکه حتی نمی‌توان با قاطعیت اظهار داشت که این دیتوکو یک مادی بوده است. نام او نیز از نظر زبان شناسی کمکی به شناسایی قومیت او نمی‌کند، زیرا این نام گرچه مشابهی در زبان پارسی باستان دارد، اما آن را حتی می‌توان نامی حوری شناخت و در حقیقت در سرزمین مانا که او حاکم بخشی از آن بود نامهای حوری زیادی به چشم می‌خورد و افزون بر این نام دیتوکو در ترکیب با نامهای دیگر مانند مش دیتوکو (Mashdaiäukku) نیز آمده است (Brown, 1988: 76). مسئله نادرست دیگری که معمولاً از آن برای یکی شدن دیتوکوی سارگن و دیوکس هرودت و سلطنت دیتوکو استفاده می‌شود اشاره به قرائت وینکلر (در سال ۱۸۸۹) از $da - a - a [bit - Ma]$ (سرزمین مادها) است که او آن را به غلط $da - a - a - uk - ki [KUR bit] - Da - a - a - uk - ki$ خوانده بود و گرچه در سال ۱۹۲۷ تورودانزن آن را اصلاح کرد (Brown, 1988: 75-6) اما همچنان به آن استناد می‌شود (برای مثال بنگرید به فرای، ۱۳۴۴: ۱۱۵).

از سوی دیگر اگر به گاهنگاری هرودت استناد کنیم سلطنت دیوکس از حدود ۷۰۰ ق م آغاز شده است، در صورتی که به روشنی در سالنامه سارگن آمده است که دیتوکو در سال ۷۱۵ ق م به حمات در سوریه تبعید شده است.^{۱۲}

اساره‌آوردن در سال ۶۷۶ ق م به سرزمین ناشناخته پتوشر (Patusharra) لشکرکشی کرد. در سالنامه او آمده است که این سرزمین در مرز بیابان نمک در میان سرزمین ماد و در کناره کوه بیکنی قرار دارد.^{۱۳} او فرمانروایان آن منطقه را به نامهای شیدیر پزن

تا پیش از حکومت آشور نصیریال دوم (۸۸۳ تا ۸۵۹ ق م) کوههای زاگرس از نفوذ آشورهای خارج بود. اما وی با احیای قدرت آشور دشتهای شرق آشور را تا کوهپایه‌ها و دامنه‌های غربی زاگرس به قلمرو خود افزود.^{۱۴} پس از او شلمانزر سوم (۸۵۸ تا ۸۲۴ ق م) حدود پنج لشکرکشی مهم به شرق انجام داد که آشورهای را به میان کوههای زاگرس کشاند. به این ترتیب آشورهای با اقوام مختلف و فراوانی در این منطقه روبه‌رو شدند که نام مادها نیز در بین آنها دیده می‌شد. اولین اشاره به نام مادها در سالنامه بیست و چهارم شلمانزر سوم (۸۳۶ ق م) به چشم می‌خورد (Luckenbill, 1926-27, vol. I, 581, 637).

در دوره تاریک بین پایان سلطنت شلمانزر سوم (۸۲۴ ق م) و آغاز سلطنت تیگلت پیله‌سر سوم (۷۴۵ تا ۷۲۷ ق م) اشاره چندانی به مادها نرفته است و شاید مهمترین مورد در کتیبه‌ای از آدد نیزاری سوم (۸۱۰ تا ۷۸۳ ق م) باشد که ادعا می‌کند سرزمینهای زیادی در زاگرس و از جمله سرزمین مادها را فتح کرده است (Oppenheim, 1969: 281). با روی کار آمدن تیگلت پیله‌سر سوم و احیای مجدد قدرت آشور، لشکرکشی گسترده به کوههای شرقی از سر گرفته شد و این کار او را به مضاف با مادها واداشت. اولین لشکرکشی تیگلت پیله‌سر به شرق در سال ۷۴۴ ق م، یعنی یک سال پس از رسیدن او به قدرت آغاز شد. ساکنین سرزمین ماد که از زمان شلمانزر سوم و شمش آدد پنجم از سلطه آشورهای به‌در آمده بودند به شدت مقاومت کردند و به‌ندرت بدون جنگ تسلیم آشورهای شدند. بنا به گفته منابع آشوری هر گروهی که آشورهای بر آنها دست می‌یافتند تار و مار شده و اموالشان به تاراج می‌رفت. فراریان نیز تعقیب می‌شدند و همان بلا بر سرشان می‌آمد. بدین ترتیب تیگلت پیله‌سر با تصرف اراضی وسیعی در زاگرس، آن را به بخشهایی تقسیم کرد و به هر یک حاکمی گمارد (Levine, 1974: 108-111).

آشورهای در سال ۷۲۷ ق م به زاگرس بازگشتند و به قلمرو مادها نفوذ و حکومت خود را بر آنها تثبیت کردند. در همین سال لشکری از آشور پس از نفوذ به سرزمین ماد به منطقه‌ای به نام زکروتی (Zakruti)، کوه‌بیکنی (Bikni) و بیابان نمک (Ušaqqana) در کنار آن رسید. مهمترین هدف آشورهای از این لشکرکشیها این بود که امنیت جاده خراسان بزرگ را که برای تجارت آنها اهمیت اساسی داشت تأمین کنند. در کتیبه‌های تیگلت پیله‌سر سوم اشاره به مادها زیاد است و معمولاً آنها را «مادهای دور دست»، «مادهای توانا»، «مادهای شرق»، «مادهایی که سرزمینشان در دور دست است»، «مادهای دور دست در کناره‌های کوه‌بیکنی» و «مادهایی که در کنار بیابان نمک می‌زیزند» می‌خواند (Luckenbill, 1926-27, vol. I, 795, 812; vol. II, 540, 544, 519, 540, 566).

سارگن دوم با پیروی از اهداف تیگلت پیله‌سر سوم از سال ۷۱۹ ق م برای مقابله با اورارتو، که در این زمان به صورت دشمن بالفعل منافع آشور در کوههای زاگرس در آمده بود، و همچنین مقابله با اقوام شورشی لشکرکشی به زاگرس را آغاز کرد. سالنامه هفتم سارگن (۷۱۵ ق م) حاکی از آن است که شورش گسترده‌ای در شرق برپا شده است و در نتیجه سارگن ناچار می‌شود که مجدداً به مرکز و شمال زاگرس لشکر

12, n. 13) (که بعداً نظر خود را تغییر داد) (Young 1988: 13, n. 31), رید (Reade 1978: 38), رو (۲۹۷: ۱۳۶۹) و گیشمن (۸۷: ۱۳۶۸) به دلایل ذیل این کوه را با دماوند در شرق تهران یکی شناخته‌اند:
 ۱. در متون آشوری بیکنی باشکوهترین کوه ایران خوانده شده است (که ظاهراً مناسبترین نامزد در کل ایران دماوند است).
 ۲. لقب کوه بیکنی در منابع آشوری «کوه لاجوردین» است که اشاره‌ای مجازی به قلّه پوشیده از برف دماوند شده می‌شود.
 ۳. لقب پیش‌گفته کوهی را مشخص می‌سازد که در کنار جاده کانه‌های لاجورد در بدخشان قرار گرفته است (و دماوند نیز این شرط را داراست).
 ۴. در نزدیکی کوه بیکنی بیابان نسکی قرار داشته است (که ظاهراً منظور دشت کویر بوده است).

روشن است که تمامی این دلایل ضعیف‌اند. اولاً دماوند را کسی باشکوه می‌شمرد که آن را دیده باشد و اگر آشوریان دماوند را ندیده باشند چه ایرادی دارد که کوه دیگری را باشکوهترین کوه ایران بشمرند. ثانیاً اگر «کوه لاجوردین» اشاره‌ای مجازی به یک قلّه پوشیده از برف باشد آن را می‌توان به بسیاری از کوه‌های بین آشور و افغانستان تعمیم داد. ثالثاً نظری بر وضعیت طبیعی منطقه زاگرس نشان می‌دهد که بعضاً در بین کوه‌ها مناطقی دیده می‌شوند که نسبتاً خشک‌ترند، لذا عجیب نیست که آشوری‌ها یکی از این مناطق را به جای بیابان نمک بگیرند.
 از سوی دیگر از شاهان آشوری آنکه بیش از همه به طرف شرق پیشروی کرد سارگن دوم بود که هیچ مدرکی وجود ندارد که از دامنه‌های الوند بیشتر رفته باشد و احتمالاً سنگ پادمان وی در نجف‌آباد در غرب همدان (Levine 1972: 16-21) نشان‌دهنده دورترین نقطه پیشروی او است. شاهان آشوری دیگر از جمله آسارهادون نیز که در کنترل کامل زاگرس ناموفق بودند ادعا کرده‌اند که به کوه بیکنی رسیده‌اند (Levine 1974: 118-119). طبیعتاً لشکری که می‌خواست به کوه دماوند برسد باید از هگمتانه می‌گذشت، اما هیچ‌یک از شاهان آشوری به این شهر اشاره نکرده و در حقیقت هیچ‌گاه نامی از این شهر در متون آشوری نیامده است.
 در سال ۱۹۷۴ لوین در عین اعتراف به ضعف‌های مشابه، قلّه الوند را به‌عنوان کوه بیکنی پیشنهاد کرد (Levine 1974: 119). این نظریه امروز هواداران بسیار بیشتری نسبت به نظریه بیکنی=دماوند دارد.

۱۱. ترجمه متن سالنامه در این زمینه بدین شرح است: «در سال هفتم من، روسای اورارتویی توطئه کرد بر علیه اولوسونوی مائایی، و دروغ گفت و تحریک کرد بر علیه اولوسونوی دینوکو را که حاکم منطقه‌ای بود و یکی از پسران او را گردگان گرفت. (من آنان را دستگیر کردم ...) من دینوکو را از ریشه کشیدم، به همراه خانواده‌اش و آنها را در سرزمین حماات سکنی دادم [و به‌وضع ماناها سروسامان بخشیدم] (Lie 1929: 18 ff).

۱۲. در ادامه خواهیم گفت که اگر دوره میان پرده سکاها را بنابه برخی نظریات اندکی عقب ببریم آغاز حکومت دیوکس به ۷۲۸ ق م می‌رسد که تقریباً با افق زمانی دینوکو مطابقت خواهد داشت. اسکارلاک با استناد به گاهنگاری پیش‌گفته نظر جالبی درباره دیوکس/دینوکو ارائه می‌دهد. وی احتمال می‌دهد که شاید مادها شاه تبعیدی خود را تا هنگام مرگ در تبعید به رسمیت می‌شناختند اما حکومت را یکی از شاهزادگان (شاید همانی که نزد شاه اورارتو روساگردگان بود) یا نایب‌السلطنه‌ای اداره می‌کرد و یا دیوکس/دینوکو پس از تبعید به سوریه از آنجا گریخته، به سرزمین ماد بازگشته و حکومت را مجدداً به‌دست گرفته است، اما منابع آشوری به دلایلی نامعلوم از ذکر این مسئله چینیوشی کرده‌اند (Scurlock 1990: 160, n. 61).

۱۳. موقعیت سرزمین پتوشتر نیز محققین قدیم را به سردرگمی کشانده بود و بر اساس تشابهات زبان‌شناختی آن را منطقه خوار در غرب خراسان شناخته بودند (برای مثال بنگرید به هرشفلد ۱۳۵۴: ۳۲). اما از آنجا که این ریشه‌یابی نادرست است و از سوی دیگر پتوشتر در نزدیکی کوه بیکنی بود و خوار در خراسان این انتساب کلاً بی‌اعتبار است و لذا پتوشتر نیز باید یکی از سرزمینهای ناشناخته زاگرس باشد (Levine 1974: 119).

(Sidirparan) و اپارنا (Eparna) به همراه مردم و غنایم با خود به آشور آورد. پس از این فتح درخشان فرمانروایان متعددی از مادها به نینوا آمدند و هدایایی از قبیل اسب و لاجورد آوردند تا با آشور متحد شوند و آسارهادون نیز خواجه‌هایی را به حاکمیت سرزمینهای آنها گسیل داشت. در سال ۶۷۲ ق م آسارهادون نمایندگان تمام ملل تابعه را در نینوا جمع کرد تا سوگند وفاداری بخورند. در بین افرادی که در این گردهمایی شرکت داشتند نام چندین حاکم مادی نیز به چشم می‌خورد (Wiseman, 1958). اما روابط آشوریها و قبایل زاگرس و از جمله مادها همواره دوستانه نبود و مادها در بیشتر اوقات تهدیدی بالقوه برای آشور به شمار می‌رفتند و در برخی از متون طالع‌بینی آسارهادون، نام آنها در میان سایر دشمنان آشور به چشم می‌خورد. یکی از متون طالع‌بینی که تاریخ آن بین ۶۷۵ تا ۶۷۲ ق م است از مردی به نام کَشْتَرِیتو (Kaštaritu) حاکم شهر کَرَشْتِی (Kar Kašši) نام برده می‌شود که معمولاً او را فرآرتس هرودت می‌شناسند (برای مثال بنگرید به گیشمن، ۱۳۶۸: ۹۹؛ ۱۳۷۱: ۸۵). محققین در تأیید این انتساب می‌گویند که داریوش در کتیبه بیستون گفته است که شخصی به نام فرورتیش ادعا کرده است که من کَشْتَرِیته هستم از نسل هویج شتره (Helm, 1981: 86, n. 15). کَشْتَرِیته اادی شده کَشْتَرِیت (Khaštarita) یا همان کَشْأَیْی (Khašayaθiya) پارسی باستان است که عنوانی شاه به شمار می‌رود، اما در عین حال نامی است که برای اطلاق به افراد عادی نیز به کار می‌رفته است (Brown, 1988: 77). این نام حداقل نشان می‌دهد که این شخص از تبار ایرانی بوده یا نامی ایرانی داشته است. اما هیچ مدرکی وجود ندارد که او فرمانروای مادها بوده است، زیرا برای مثال در همان سالها سه حاکم مادی برای رفع اختلاف خود به آسارهادون متوسل می‌شوند (Wiseman, 1958: 11) و پنج حاکم

حاشیه

کردم». جدی بیش از این اشاره، اُمی دیتین (Ammiditina) نهمین شاه سلسله بابل قدیم نیز در هفدهمین سال سلطنت خود (حدود ۱۶۶۶ ق م) به پیروزی بر آرخت (Arahat) به «مَد» (؟) اشاره می‌کند (Carter 1962: 68). اگر این «مَد» واقعاً همان «مَد» باشد که حدود ۸ قرن بعد در متون آشوری دیده می‌شود، آیا می‌توان فرض کرد که مادها در این دوره کهن (قرن هفدهم ق م) در این منطقه حضور داشته‌اند؟ و اگر نه، باتوجه به اینکه نام «ماد» ریشه روشن هند و اروپایی ندارد (Diakonov, 1985: 57) آیا امکان دارد که «مَد» نام یکی از قبایل بومی زاگرس بوده است که پس از ورود مادها برای اطلاق به آنها (که احتمالاً نام دیگری داشته‌اند) نیز بکار رفته و در طی زمان نام اصلی مادها از اذهان فراموش شده و نام جدید «مَد» یا «ماد» بر آنها مانده است؟

۹. برای شرح جامعی از جغرافیای کوه‌های زاگرس در عصر آشورنو رک:

Levine, 1973; 1974.

۱۰. موقعیت کوه بیکنی، که نام آن به کزات در متون آشورنو دیده می‌شود و به‌ویژه نیگلت بیله‌سر سۆم و سارگن دوم ادعا کرده‌اند که مادهای اطراف آن را منقاد خود ساخته‌اند، مسئله‌ای بحث‌برانگیز بوده است. از اوایل قرن حاضر تا سالهای اخیر پژوهشگرانی چون اُلمستد (Olmstead 1923: 362)، دیاکونف (۱۸۶: ۱۳۷۱)، کامرون (۱۳۶۵: ۱۱۳)، کولیکن (Culican 1965: 44)، کابیل‌بانگ (Young 1967:)

سقوط ایلام (۶۰۶ تا ۵۳۹ ق.م)

سقوط سومریا = ۷۱۲

اما با یک حساب ساده و کسر مجموع دوبار اول و دوم از مجموع ۲۸ سال مدت بار سوم پنج سال خواهد بود (Scurlock, 1990: 155-6)

اینکه این میان برده در کجای تاریخ ماد قرار دارد با بحث فراوانی همراه بوده است و جالب اینجاست که با جا دادن این ۲۸ سال در گاهنگاری دوره ماد حداقل می‌توان بین گفته‌های هرودت و منابع آشوری مطابقت زمانی برقرار نمود.

کونینگ با بررسی مجدد گاهنگاری هرودت تشخیص داد که با قرار دادن آغاز سلطنت هویخ شتره در ۶۲۵ ق.م جای کافی برای قرار دادن ۲۸ سال سلطه سکاها وجود نخواهد داشت و یا استناد به این گاهنگاری سقوط نینوا در سال ۵۹۷ ق.م خواهد بود؛ در صورتی که می‌دانیم نینوا در سال ۶۱۲ ق.م سقوط کرده است. لذا کونینگ این مشکل را با قرار دادن شاه دیگری به نام آرباکس (Arbaces)، که از نوشته‌های کتزیاس گرفته است، بین هویخ شتره و ایشتویگو حل کرد و ۲۸ سال را در انتهای گاهنگاری قرار داد (König, 1934: 41-42). (61)

کامرون مسئله را به صورت دیگری حل کرد. وی آرباکس فرضی را برداشت و ۲۸ سال سلطه سکاها را بین سلطنت فرورتیش و هویخ شتره قرار داد و لذا گاهنگاری پیشنهادی او به این صورت درآمد

(کامرون، ۱۳۶۵، جدول پنجم):

۶۷۵ ق.م	تا	۷۲۸	دیاکو
۶۵۳ ق.م	تا	۶۷۵	فرورتیش
۶۲۵ ق.م	تا	۶۵۳	سلطه سکاها
۵۸۵ ق.م	تا	۶۲۵	هویخ شتره
۵۵۰ ق.م	تا	۵۸۵	ایشتویگو

البته کامرون دلیلی برای این گاهنگاری ارائه نداد، اما چون این گاهنگاری بین نوشته‌های هرودت و منابع آشوری نقش میانجی را بازی می‌کرد شماری از مورخین آن را پذیرفتند.

لایبا با اشاره به اینکه در برخی از نسخه‌های تواریخ هرودت دوره سلطه سکاها جزو سلطنت چهل ساله هویخ شتره آمده گاهنگاری ماد را به صورت اولیه بازگرداند (Labat, 1961).

براون با پذیرش گاهنگاری هرودت در مورد ایشتویگو و هویخ شتره اظهار می‌کند که اصل ماجرا فقط شکست نظامی مادها از سکاها بوده که بعدها با سایر داستانها آمیخته شده است و لذا ۲۸ سال مورد نظر فاقد هر گونه ارزش گاهنگاری در تاریخ ماد است (Brown, 1988: 78-81).

و سرانجام اسکارلاک با قالب گرفتن آنها در یک معادله ریاضی به گاهنگاری مشابه آنچه کامرون پیشنهاد کرده بود دست می‌یابد. اما میان برده سکاها را جزو دوره سلطنت هویخ شتره قرار می‌دهد و در نتیجه طول دوره حکومت هویخ شتره را به ۶۸ سال می‌رساند (Scurlock, 1990: 159) که باور به آن کمی دشوار است. وی در توجیه این سلطنت طولانی احتمال می‌دهد که هویخ شتره کوچکترین فرزند فرورتیش بوده است که پس از کشته شدن پدر و برادران بهتر در

مستقل مادی جداگانه به آشور باج و خراج می‌دهند (Helm, 1981: 86) و در حقیقت کشتريتو از یک حاکم مادی به نام نمی‌تی‌آرشو (Mamitiaršu) در خواست کرده است که با او متحد شود. در این زمان دشمنان مختلفی چون کیمریها، ماناها و مادها با آشور در جنگ بودند، اما هیچ مدرکی وجود ندارد که کشتريتو، که نام او فقط در متون طالع‌بینی آمده و در سالنامه‌ها به چشم نمی‌خورد (Labat, 1961)، فرمانده لشکر متحدی بر علیه آشوریا بوده است. از طرفی در متون طالع‌بینی آمده است که او حاکم شهر کرکشی بوده که محل آن نامشخص است، اما مسلماً در سرزمین ماد قرار نداشته و بنا به ترکیب «کشی» (کاسی) در عنوان آن، می‌توان آن را حدوداً در سرزمینهای الی‌پی (Ellipi)، نمری (Namri) یا آلبریه (Allabria) یعنی شمال ایلام و حدود لرستان قرار داد (Brown, 1988: 78).

هرودت می‌گوید که فرآرتس پارسها را به اطاعت مادها در آورد. این ادعا نیز مورد تردید است. چرا که اولاً مادها تا سقوط نهایی ایلام در ۶۳۹ ق.م جسارت چنین کاری را نداشتند و ثانیاً پس از اضمحلال دولت ایلام نیز در همان سال کوروش اول شاه انشان خراجگزار آشور بانی‌بال می‌شود (Grayson, 1991: 155).

میان برده سکاها

هرودت می‌گوید: نخستین اقدام کواکسار (هویخ شتره) لشکرکشی به نینوا در رأس تمامی ملل تابعه بود تا آن شهر را ویران کند و انتقام پدر را بستاند. او با آشوریان نبردی موفقیت‌آمیز کرد، اما هنگامی که شهر را در محاصره گرفته بود مورد حمله لشکر جزایر از سکاها به رهبری شاه مادپس پس پروتوپس قرار گرفت ... نبردی در گرفت، مادها شکست خوردند و قدرت خود را در آسیا از دست دادند و قدرت کاملاً به دست سکاها افتاد. در طول ۲۸ سال اقتدار سکاها خشونت و بی‌توجهی کامل به قوانین به هرج و مرج کامل انجامید ... سرانجام کواکسار و مادها شمار زیادی از آنان [سکاها] را به ضیافتی فرا خواندند، به آنان مسکرات نوشاندند و آنان را کشتند و به این طریق قدرت و حاکمیت پیشین خود را بازیافتند ... سپس مادها به آشور حمله بردند ... سپس کواکسار در گذشت، بعد از سلطنتی - که با دوره تسلط سکاها - ۴۰ سال بود.

سالهاست که مورخین درباره صحت وقوع این میان برده و تاریخ آن به بحث پرداخته‌اند. البته از قرن هفتم ق.م شاهان آشور سکاها را به عنوان مزدور اجیر کرده بودند و چه بسا که آنان نقشی در شکست اولیه هویخ شتره داشته‌اند، اما احتمالاً بعدها به این مسئله شاخ و برگ داده شده است. به احتمال زیاد هرودت گزارش خود را درباره حضور سکاها در آسیا از نوادگان این قوم، که در ناحیه آلب و سرزمین خود سکاها در شمال قفقاز می‌زیستند، گرفته است و هم آنها به آن شاخ و برگ داده‌اند و هم هرودت. مورخ یونانی دیگری به نام ژوستین آورده است که سکاها سه بار به آسیا لشکر کشیدند که بار اول پانزده سال و بار دوم هشت سال به طول انجامید. مدت بار سوم ذکر نشده است،

آنها عظیم است. اما مردوک به من گفت: اوئمان منذ که توار آنها سخن می‌رانی، آنان، سرزمینشان و تمامی شاهان، متحدینشان، محکوم به خروج‌اند. و البته ... مردوک، کوروش شاه آشنان، خدمتگزار جوان خود را بر آنها شوراند و کوروش اوئمان منذ فراوان را پراکنده کرد و ایشتومیگو شاه اوئمان منذ را به اسارت گرفت و در غل و زنجیر به سرزمین خود برد (Oates, 1991: 189).

همان‌گونه که دیدیم از دو منبع تاریخ ماد آنکه عینی و مستقیم است یعنی منابع بین‌النهرینی نه تنها گفته‌های هرودت را کاملاً تأیید نمی‌کنند، بلکه در برخی موارد اختلاف و تناقض آنها مشهود است. در مورد ایشتومیگو و هوخ‌شتره منابع بابلی و گفته‌های هرودت تقریباً مطابقت دارند و لذا می‌توان تاریخی بودن این شخصیتها را تأیید کرد، اما در عین حال باید توجه داشت که هرودت می‌گوید که آستیاگ (ایشتومیگو) پسر کواکسار (هووخ‌شتره) بوده است؛ اما در منابع بابلی اواخر قرن هفتم ق م آتکیشتر (هووخ‌شتره) را می‌بینیم که شاه مادهاست و تقریباً پنجاه سال بعد ایشتومیگو (ایشتومیگو) این مقام را اشغال کرده است و هیچ اشاره‌ای به ارتباط خانوادگی آنها نشده است.

هر چه به عقب باز می‌گردیم ابهامات بیشتر می‌شوند. اگر فرآررسی که هرودت کارهای مهمی چون مطیع کردن پارسها را به او نسبت می‌دهد همان کشتربته حاکم شهر کرکشی بوده، نه تنها کاری به کار پارسها نداشته بلکه هیچ مدرکی نیز وجود ندارد که او فرمانروای مادهاست متحد و یا حتی خود پیک فرد مادی بوده است. دیوکس هرودت نیز که او را ذیتوکوی سارگن شناخته‌اند یک حاکم زودگذر مانایی بیش نبوده که نه از نظر زمانی، جغرافیایی، سیاسی و قومی به دیوکس شباهت دارد و نه آن کارهای بزرگی را که هرودت به دیوکس نسبت داده انجام داده است و یکی از مهمترین دستاوردهای فرضی او یعنی اتحاد قبایل ماد نیز ظاهراً مسئله‌ای واهی است. زیرا پس از ذیتوکو و تا سال ۶۵۸ ق م که آشور بانی پال برای آخرین بار لشکرکشی کوتاهی را بر علیه یاغیان زاگرس ترتیب داد و طی آن چندین حاکم مادی را که قبلاً مطیع آشور بودند دستگیر کرد (Grayson, 1991: 147)، به کرات در متون آشوری به حاکمان متعدّد مادی اشاره شده است.

در نتیجه برای بررسی تاریخ ماد چند راه متفاوت داریم: مسلماً پذیرش کورکورانه گفته‌های هرودت و استناد مسامحه‌آمیز به منابع

حاشیه

۱۴. هرودت می‌گوید که دیوکس شش طایفه مادی را متحد کرد، در صورتی که منابع آشوری همواره به چندین و در برخی موارد به بیش از بیست طایفه و حکام آنها اشاره می‌کنند. به نظر می‌رسد که فقط یرتکنی اظهاری هرودت واقعاً شاخه‌ای از قوم ماد بوده است و معان نیز نه طایفه‌ای مشخص و مجزاً بلکه یک طایفه اجتماعی بوده‌اند. لذا محققین سالهاست که این گفته هرودت را فاقد سندیت تاریخی و قوم‌نگارانه می‌دانند. رک:

Helm, 1981:90, n. 34.

بنابراین ادعای پرویز اذکالی (۱۳۶۸) که پس از ۲۵۰۰ سال هفتمین طایفه (ساگارتی) را به شش‌تای قبلی افزوده نیاز به تعمق مجدد دارد.

جنگ با آشوریان به سلطنت رسیده، پس از ۲۸ سال سلطه سکاها را برانداخته و قدرت ماد را بر باداشته است. گاهنگاری پیشنهادی اسکارلاک بدین شرح است (Ibid: 160).

دیاکو ۷۲۸ تا ۶۷۵ ق م

فرورتیشی ۶۷۵ تا ۶۵۳ ق م

هووخ‌شتره ۶۵۳ تا ۵۸۵ ق م

دوره سلطه سکاها در حدود ۶۱۵ ق م به پایان می‌رسد

ایشتومیگو ۵۸۵ تا ۵۵۰ ق م

به هر ترتیب سلطه سکاها بر غرب آسیا در حدود ۶۱۵ ق م به پایان رسید، اما این بدان معنا نیست که آنان دیگر در این منطقه حضور نداشته‌اند. از سال ۶۱۵ ق م به بعد در متون بابلی آمده است که سکاها (احتمالاً به زور) متحد مادها شده‌اند. در سال ۵۹۰ ق م، اندکی پیش از جنگ ماد و لودییه، مادها برای آخرین بار با سکاها درگیر می‌شوند و آنها را به سرزمین اصلیشان عقب می‌رانند (Sulimirski and Taylor, 1991: 567).

منابع بابلی

اندکی پیش از فروپاشی امپراتوری آشور، منابع آشوری به خاموشی می‌گریند و لذا تاریخ دو شاه پایانی ماد (هووخ‌شتره و ایشتومیگو) را باید از منابع بابلی استخراج نمود.

هووخ‌شتره همان آتکیشتر (Umakištar) سالنامه‌های بابلی است که در سال ۶۱۴ ق م مادها را به سوی شهر آشوری آریخ (Arrapkah) یا کرکوک امروزی رهبری کرد، به نینوا و کالخ حمله برد. تربیسو (Tarbišu) یا شریف‌خان امروزی را، که در شمال نینوا قرار دارد، به تصرف خود در آورد و شهر آشور را ویران کرد؛ اما در محاصره نینوا ناموفق بود. در همین هنگام نبولنسر شاه بابل نیز بلافاصله وارد عمل شد و خود را به میدان جنگ رساند و در آنجا با هووخ‌شتره پیمان اتحاد بست (Oppenheim, 1969: 304). هووخ‌شتره در سال ۶۱۲ ق م با لشکر مادی خود به آشور بازگشت و با بیوسن به بابلیها به نینوا حمله برد. پس از سه ماه محاصره لشکر مهاجم به درون نینوا رخنه و آن را تاراج کرد. آشور اوبلیط دوم (Aššur-ubalit II) به حران در شمال سوریه گریخت. در سال ۶۱۰ ق م بار دیگر ارتش متحد ماد و بابل به حران حمله کرد و از آن پس از آشور اوبلیط نیز چیزی شنیده نشد و سرانجام کار امپراتوری آشور پایان یافت (Oates, 1991: 179-180).

در سال ۵۸۵ ق م هووخ‌شتره پس از بازگشت از نبرد بالودیان درگذشت و حکومت ماد به ایشتومیگو (ایشتومیگو Ištumego بابلی) رسید. آخرین اخباری که درباره مادها در متون بابلی آمده، رؤیای نبونعید، آخرین شاه بابل، است:

«مردوک به من گفت: نبونعید شاه بابل، آجرها را بار آرایه خودکن، معبد (خول) خول (E - hul - hul) را از تو بساز و بگذار که خداوند سین در آنجا سکنتی گزیند. من (نبونعید) به مردوک گفتم: اوئمان منذ [مادها] بر هر معبدی که شما فرمان ساختن آن را به من داده‌اید دست انداخته‌اند و قدرت نظامی

بنانهادند. اما هیچ‌گاه جرئت ستیز با اوتان مُتَد توانا و شاه آنان اُنکیشتر را نداشتند، بلکه همواره در کتیبه‌های خود از آنان با ترس و احترام یاد می‌کردند و برای رفع خطر آنان دست به ازدواجهای سیاسی^{۱۷} و ایجاد مواضعی^{۱۸} می‌زدند.

دستاوردهای هورخ‌شتره در داخل ایران نیز گرچه در نظر نون به چشم نمی‌آید اما بسیار مهم است: آشوریه با ورود به زاگرس سوی مادها با شمار زیادی از اقوام و سرزمینهای مختلف چون الی‌یی، مانا، کاسی، ثمری، زاموا، ... روبه‌رو می‌شوند و نام آنها را به کثرت در کتیبه‌های خود می‌آورند. اما با مرور زمان شمار این نامها کمتر و کمتر می‌شود و هنگامی که پس از دوره تاریک بین ۶۴۰ تا ۶۱۴ ق م (خاموشی منابع آشوری و نخستین اشاره به مادها در منابع بابلی) مادها قدم به بین‌النهرین می‌گذارند فقط صحبت از ایشان است و پس^{۱۹} هنگامی نیز که کوروش منطقه زاگرس را به شاهنشاهی نوبنیاد هخامنشی منضم می‌سازد فقط در این منطقه با مادها روبه‌رو می‌شود. این جریان که بانگ آن را «ایرانی کردن» زاگرس می‌خواند (Young, 1988: 22) اگر هم از مدتی قبل به همت یک فرمانروای ناشناخته مادی آغاز شده بود به کف باکفایت هورخ‌شتره کامل می‌شود و او پس از این اتحاد، هنگامی که به آشور لشکر می‌کشد یا حکومتهای کوچک شرق آسیای صغیر و شمال سوریه را یک به یک به تصرف خود درمی‌آورد دیگر با آن شاهان کوچک مادی که دهها تن از آنان در کتیبه‌های آشوری ذکر شده‌اند و برای باجگزاری و اعلام فرمانبرداری به نینوا می‌رفتند قابل مقایسه نیست.

حاشیه

۱۵. توجه نماید که حتی اگر گاهنگاری دوم یعنی ۶۴۷ تا ۶۲۵ ق م را در نظر بگیریم، باز مسئله سلطه مادها بر پارسیا در زمان حکومت فرآرتس بعد است، چیز که آشوریانی پال نیز در سال ۶۲۵ ق م درگذشته است و مسلماً تا زمانی که او زنده بود فرآرتس یا دیگری جرئت حمله به یکی از سرزمینهای مطیع او را نداشت. در عین حال می‌بینیم که بنابه گفته هردت نخستین سرزمینی که فرآرتس به تصرف خود درآورد سرزمین پارس بود، لذا این واقعه باید در اوایل سلطنت او یعنی پیش از ۶۷۰ یا ۶۴۰ ق م اتفاق افتاده باشد که مصادف با زمانی است که آشوریان هنوز سیر قدرتمند بودند و لذا احتمال آن بسیار ضعیف است.

۱۶. انکی دقت در نوشته‌های خود بابلیها نیز نشان می‌دهد که نقش مادها در نابودی آشوریه به مراتب بیش از بابلیها بوده است. هنگامی که در سال ۶۱۴ ق م هورخ‌شتره با لشکر مادی خود به پشت دروازه‌های نینوا در قلب امپراتوری آشور می‌رسد باید کار آشوریه را پایان یافته تلقی کرد، اما نویسنده شاه سیاستمدار بابلی به موقع خود را به کارزار رساند تا در چیدن میوه رسیده سهمی داشته باشد.

۱۷. منظور ازدواج آمی‌تیس دختر هورخ‌شتره با نیوکدنصر امپراتور بابل است. منظور استحکامات موسوم به «دیوار مادی» در شمال بابل است. رک Killick, 1984.

۱۸. از میان دهها نوم و کشور واقع در کوههای زاگرس تنها یک اشاره کوتاه - ماناها در سال ۶۱۶ ق م به چشم می‌خورد که در این زمان متحد امپراتوری مشرف به موت آشور علیه بابلیها بوده است (Oates, 1991:178).

بین‌النهرینی برای تأیید آن با توجه به شواهد پیش گفته کاری دور از عقل است. یک راه پذیرش نظر هلم درباره تاریخ ماد به روایت هردت است که آن را سرتا پایی اساسی و یافته‌ای از افسانه‌های مختلف می‌داند که در افواه جاری بوده‌اند و هردت آنها را گرفته و با شنیده‌های دیگر خود ترکیب و به صورت فعلی به ما منتقل کرده است. با پذیرش این نظریه دیوگو و کشریتیه دو قهرمان زاگرسی بوده‌اند که به عللی که برای ما نامعلوم است در بین اقوام ساکن در این منطقه و از جمله مادها شهرتی به هم زده بودند و یاد آنها تاسالها پس از مرگشان در خاطره‌ها مانده بود و مادها سپس برای ساختن و پرداختن سلسله‌ای سلطنتی برای خود، یکی را از قلب سرزمین مانا و دیگری را از شهری احتمالاً در سرزمین الی‌یی برگرفتند و آنان را شاهان اولیه خود دانستند و بعدها این چنین به هردت بازگفته شد. هردت نیز با افزودن یک گاهنگاری ساختگی که بیشتر با اساطیر یونان مطابقت داشت تا گاهنگاری حقیقی تاریخی، آنان را شاهان واقعی دانست (Helm, 1981).

براون نظر دیگری درباره تاریخ ماد ارائه کرده است. وی معتقد است که پژوهشگران دچار سوءتفاهمی شده‌اند و مادهایی که هردت از آنها سخن گفته در شرق الوند می‌زیسته‌اند و چه بسا که فارغ از تهاجم آشوریه که هیچ‌گاه از الوند نگذشته‌اند به همان دستاوردهایی که هردت گفته نایل آمده‌اند. اما مادهای غرب الوند که با آشوریه سرکار داشتند همچنان تا اواخر قرن هفتم ق م پراکنده بودند و به صورت قبیله‌ای و با حکام مختلف می‌زیستند. لذا واقعاً دیوکس مادی وجود داشته که قبایل ماد (البته مادهای شرق الوند) را متحد کرده و اکباتان را بنا نهاده است و حقیقتاً فرآرتس مادی وجود داشته که پارسیها را به زیر سلطه خود در آورده است (Brown, 1988: 80ff.). این نظریه در عین جذابیت بر پایه‌های سستی بنا نهاده شده که یکی از بارزترین آنها همان مسئله باجگزاری کوروش اول در سال ۶۳۹ ق م به آشوریانی پال است که با هیچ یک از تاریخهایی که برای دوره سلطنت فرآرتس ذکر شد (۶۷۵ تا ۶۵۳ یا ۶۴۷ تا ۶۲۵ ق م) مطابقت ندارد.^{۱۵}

اما یک شخصیت درخشان در تاریخ ماد وجود دارد که هم منابع بابلی و هم گفته‌های هردت بر او تکیه دارند و اگر فقط با استناد به مدارک مستند و نظریات مختلف درباره تاریخ ماد نیز دستاوردهای او را ارزیابی کنیم اهمیت آنها کاملاً مشهود است. هورخ‌شتره (=کوکواسار= اُنکیشتر) کار خود را از قلمرو و حکومتی کوچک آغاز کرد که از مدتها پیش لگنکوب آشوریان بود و از چندی قبل نیز سکاها برای آن موجبات مصایبی را فراهم آورده بودند. وی ابتدا سکاها را تار و مار کرد و عقب راند، سپس با شتم نظامی خود ارتش را سر و سامان بخشید و سرانجام ضربه نهایی را بر امپراتوری آشور فرود آورد و این کابوس چند صد ساله خاور نزدیک را به پایان رساند.^{۱۶} پس از این پیروزی عظیم که مادها را فرمانروای پلاننازع شمال غرب ایران و شمال بین‌النهرین و سوریه کرد، هورخ‌شتره دست به لشکرکشی به آناتولی زد و قلمرو خود را تا رودخانه هالیس در قلب این سرزمین گسترش داد. بابلیها نیز که پس از سقوط آشور پروبال گشوده بودند در جنوب مشغول عملیاتی مشابه بودند و در مدت زمانی کوتاه از یک سو تا دروازه‌های مصر و از سوی دیگر تا سواحل خلیج فارس و ایلام پیش رفتند و امپراتوری بابل نو را

واریسی دوره ماد

(قسمت آخر)

کامیار عبید

آثار فرهنگی منسوب به مادها

غرض از آثار فرهنگی اشیایی است که یا از کاوشهای باستان شناختی در محلهای منتسب به مادها به دست آمده یا حفاران غیرمجاز آنها را یافته و به موزه‌ها و مجموعه‌های مختلف فروخته‌اند و محققین، به درست یا نادرست، آنها را حاصل دست هنرمند یا صنعتگر مادی شناخته‌اند.

سفال

بررسی سفال منسوب به مادها در حقیقت شرح سفال عصر آهن ۳ غرب ایران است که از نظر شکلهای جدید، ساخت و همچنین پراکندگی بر دوره پیشین (عصر آهن ۲) برتری دارد. به منظور بررسی سفال این عصر لازم است که سفال منطقه را از مرحله تاینز یعنی پایان عصر مفرغ و آغاز عصر آهن، که سفال ساده جایگزین چندین نوع سفال متفوق شد، مطالعه کنیم تا زمینه لازم برای تشریح چگونگی تطوّر و تحوّل سفال افق تاریخی مادها فراهم آید:

سال ۱۹۶۵ میلادی نقطه عطفی در مطالعات باستان‌شناسی غرب ایران به شمار می‌رود، زیرا در پی چندین سال کاوش در محلهای باستانی حسنلو، زیویه، زندان سلیمان و چند محوطه دیگر تأسیس کابل یانگ و رابرت هنری دایسن با بررسی مدارک حاصل از این کاوشها به طور مستقل دو گاهنگاری مشابه برای عصر آهن غرب ایران قابل شدند. یانگ عصر آهن غرب ایران را به سه دوره تقسیم کرد و آنها را به ترتیب «افق سفال خاکستری غربی قدیم» (Early Western Gray Ware Horizon)، «افق سفال خاکستری غربی جدید» (Late Western Gray Ware Horizon) و «افق سفال نخودی» (Late Western Buff Ware Horizon) نامید که برگرفته از رنگ شاخصترین سفال متداول هر دوره بود (Young, 1965). * دایسن به جای این عبارات توصیفی طولانی اما سودمند به سادگی عبارات عصر آهن ۱، عصر آهن ۲ و عصر آهن ۳ را برگزید (Dyson, 1965) که مقبولیت بیشتری در بین باستان‌شناسان یافت. از سوی دیگر یانگ و دایسن هر دو در کار خود برای ارائه گاهنگاری بر تسلسل فرهنگی تپه حسنلو و محلهای باستانی دیگر در دره سلدوز

نکیه داشتند. اما در سالهای بعد محلهای باستانی متعدد دیگر نیز کاوش شدند که سفال آنها به روشن کردن هر چه بیشتر گاهنگاری عصر آهن غرب ایران باری نمود.

در عصر آهن ۱ (حدود ۱۴۵۰-۱۵۰۰ تا ۱۱۰۰ ق م) از نظر باستان‌شناسی دو منطقه فرهنگی گسترده را می‌توان شناسایی کرد. مشخصه یکی از مناطق، که ناحیه تهران-کاشان، آذربایجان و غرب زاگرس را در امتداد جاده خراسان بزرگ در بر می‌گیرد، سفال خاکستری قدیم است. رایجترین شکل ظروف این دوره کوزه یا کاسه دسته‌دار و آبریزدار است. گستردگی فراوان سفال خاکستری قدیم نشاندهنده ارتباطات گسترده در این منطقه است. وجه مشخصه منطقه دیگر ساغرهای ایلامی یا کاسی (طرح ۱) است که در بین النهرین و خوزستان متداول بود و در ارتفاعات فارس و غرب لرستان یافت می‌شود و در منطقه کرمانشاه همراه با سفال خاکستری غربی قدیم به چشم می‌خورد. محلهای باستانی مهم این دوره در منطقه کرمانشاه همراه با سفال خاکستری غربی قدیم به چشم می‌خورد. محلهای باستانی مهم این دوره در منطقه خورد عبارت‌اند از: خوروبین و چندار (Vanden Berghe, 1964) و دردر دامنه‌های البرز و تپه سیلک کاشان (Ghirshman, 1938-39)

حاشیه

* برای یافتن مشخصات کامل کتاب‌شناسی به قسمت پیشین مقاله، کتابنامه مدد، مراجعه کنید.

۱. یانگ در سال ۱۹۸۵ اذعان داشت که او و دایسن هر دو مرتکب اشتباهی شده‌اند و اعصار آهن ۱ و ۲ فقط از نظر تقسیم‌بندی گاهنگاری کاربرد دارد و در هر یک از این دوره‌ها تفاوت‌های فرهنگی به چشم می‌خورد. این در حالی است که پس از تقسیم‌بندی دایسن بسیاری از محققین دیگر و از جمله خود او و یانگ این طبقه‌بندی را به عنوان دوره‌های فرهنگی نیز به کار برده‌اند. در حقیقت اعصار آهن ۱ و ۲ علی‌رغم آنچه به نظر می‌رسد با سه افق فرهنگی تقسیم‌بندی یانگ مطابقت ندارد. برای مثال آثار مکشوفه از باباجان III به احتمال قریب به یقین به عصر آهن ۲ مربوط است، اما از نظر فرهنگی ربطی به افق سفال خاکستری غربی جدید ندارد. یا یکی از مجموعه سفالهای ماهی‌شست مربوط به عصر آهن ۱ است، اما از نوع سفال خاکستری غربی قدیم نیست. همین امر موجب شد که یانگ باردیگر تقسیم‌بندی پیشین خود را مطرح نماید (Young, 1985:362, n.1).

سنن سفالگری ظاهر می‌شود. مشخصه این دوره، سفال نخودی و خاکستری ساده با ذرات میکا و سفال با لعاب قرمز از تپه‌های نوشی چر گودین، باباجان و جامه شوران و گستره وسیعی در غرب ایران است که شکلهای جدیدی را نیز عرضه می‌دارد. اکنون به تشریح اجمالی سفال هر یک از این محلهای باستانی مهم می‌پردازیم:

سفال نوشی جان: تقسیمبندی سفال نوش جان بر اساس رنگ، شمویت (ماده چسبنانده) و در برخی موارد روش ساخت آن است: (Sirozch and Roof, 1978: 11-24).

سفال معمولی: رنگ خمیره سفال معمولی نوش جان اغلب صورتی قرمز مایل به صورتی یا قرمز است. اما رنگ سطح آن همواره یکس نیست و ممکن است مانند خمیره قرمز یا مایل به سفید باشد.

مهمترین ذرات ریزی که در خمیره وجود دارند عبارتند از: ۱) ذرات خاک رس به رنگهای قهوه‌ای و خاکستری: این ذرات در ظروف کوچک اکثراً ریزند، درحالی که در خمیره ظروف بزرگ قبیل سینه‌ها و کوزه‌های بزرگ، ذرات کوچک و بزرگ به صورت مخلوط یافت می‌شوند. این ذرات تیره‌رنگ در خمیره پراکنده‌اند و به سطح ظرف حالت جوشدار می‌دهند.

۲) ذرات میکا به رنگ طلایی که وقتی بسیار ریزند به صورت ندر درخشان کوچکی به نظر می‌آیند.

۳) کلوخه‌های ریزآهکی به رنگ سفید یا مایل به سفید که شمار آنها کمتر از خاک رس یا میکاست و موجب ترک خوردن یا شکستن سفال می‌گردد.

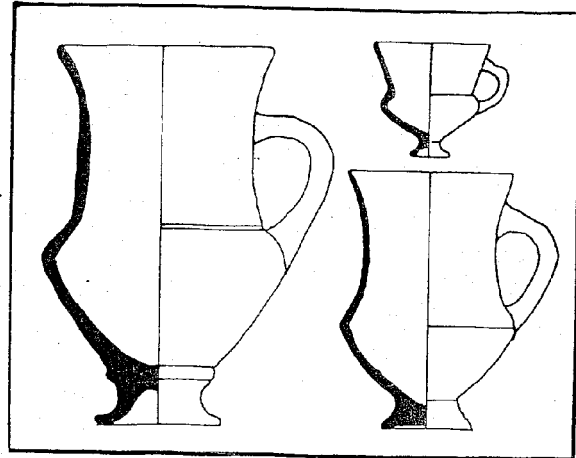
۴) ذرات کوارتز: خمیره بسیاری از ظروف حاوی ذرات کوارتز به اندازه و پراکندگی مختلف است و در مورد خمیره‌های بزرگ قسمت عمده ذرات خمیره و اندازه و پراکندگی آنها تقریباً همگون است.

بخش خمیره‌های بزرگ و کوزه‌هایی که یک دسته عمودی دارند بقیه ظروف در آخرین مراحل با تیغهای سخت صیقل داده شده‌اند و سطح آنها پرداخت داده شده است. بیشتر ظروف معمولی نیز بجز تپه‌یی که خیلی بزرگ‌اند (چون خمیره‌ها و تپه‌های بزرگ) با چرخ سفالگری تولید شده‌اند.

اشکال: متداولترین شکلهای سفال معمولی کاسه‌های کوچک - یک یا دو دسته افقی، لبه‌ای ساده یا ضخیم یا شکل داده شده است. ۱-۲: و ظروف معمولی کوچک به اشکال مختلف (طرح ۱۱-۱۲) است.

حاشیه

۲. بیشتر توجه به نظریات بانگ (Young, 1967) عقیده محققین بر این بود که آغاز عصر آهن ۱ (حدود ۱۵۰۰ ق.م) و ظهور سفال خاکستری غربی تدبیر نشاندهنده ورود آریاییها به منطقه زاگرس است. اما وی در سال ۱۹۸۵ - تدبیر به ناهمگونهای فرهنگی در عصر آهن ۱ و ۲ (به بانوشت بالا نگاه کنید) تصریح کرد. تغییر داد و با ارزیابی مجدد آثار مکتوف از حفريات و بررسیهای غرب ایران و تطبیق آنها با مدارک تاریخی (به ویژه اشارات منابع آشوری) نتیجه گرفت که حدت پیدایش «سفال نخودی غربی متأخر» را باید نشانه ورود آریاییها (مدهد و ویرس) در غرب مرکزی ایران شمرد (Young, 1985:376).



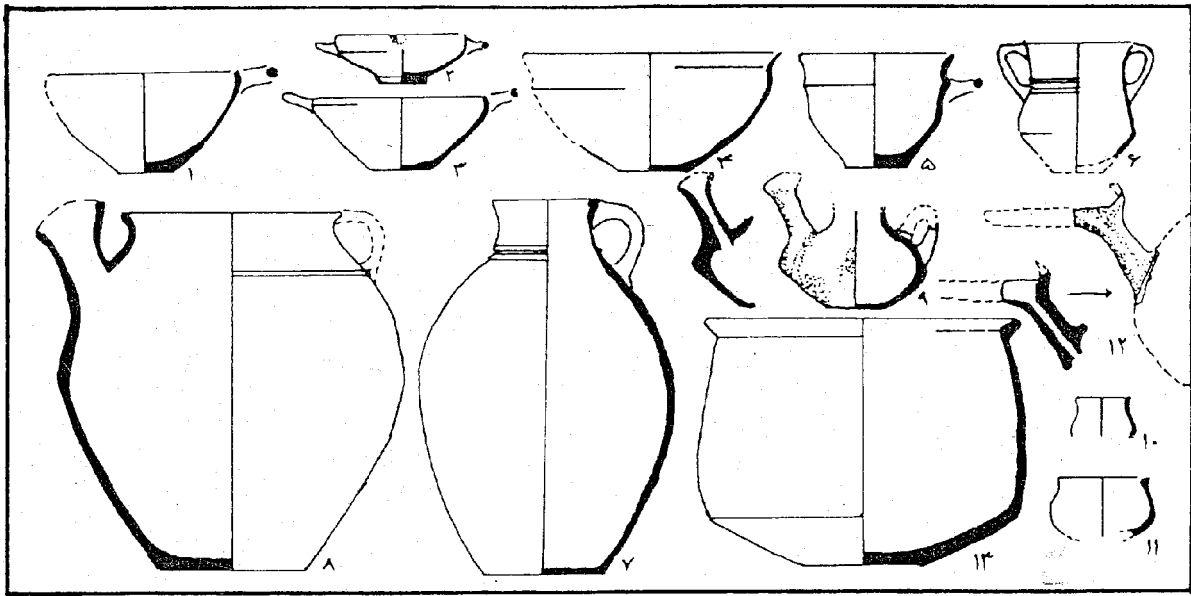
طرح ۱. نمونه‌هایی از ساغرهای ایلامی - کاسی

و در زاگرس گودین III (Young, 1969) و تپه‌گان (Contenau et Ghirshman, 1935) که آثار عصر آهن ۱ در دو تپه پیش‌گفته فقط از قبور به دست آمده‌اند. کاملترین و مرتبترین مجموعه سفال عصر آهن ۱ از حسنلو V و دینخواه تپه (Muscarella, 1968 b) به دست آمده است (Levine, 1987: 234-7).

با ورود به عصر آهن ۲ (حدود ۱۱۰۰ تا ۸۰۰ ق.م) وضعیت تغییر نمایانی می‌کند و مواد مکتوف از مناطق مختلف ارتباطات نزدیکی با یکدیگر ندارند و همان‌گونه که بانگ اشاره کرده است مشخصه عصر آهن ۲ «سنن سفالگری مستقل و پراکنده» است (Young, 1965: 78).

در شمال زاگرس سفال خاکستری قدیم به سفال خاکستری غربی جدید تحول می‌یابد که خود دارای سنن مختلفی است. مهمترین مرکز این منطقه حسنلو IVB است که ارتباطات نزدیکی با آشور و اورارتو داشته است (Dyson, 1965). در شمال لرستان یک سبک بومی سفالگری موسوم به «سبک لرستان» (Genre Luristan) ظاهر می‌شود که فقط یک محل باستانی با این گونه سفال (باباجان III) حفاری شده است (Goff, 1978). اما نمونه‌های آن در دره‌های جنوبی جاده خراسان بزرگ، شرق کوه سفید، به صورت پراکنده در دره کنگاور تا ماهیدشت و دره‌های هلیلان و رومشگان به دست آمده است (Levine, 1987: 241). از دیگر فرهنگهای پراکنده این دوره آن است که در منطقه املش در کوهسارهای شمالی البرز ظاهر شد و گورستان مارلیک (نگهبان، ۱۳۴۳) یکی از مهمترین تجلی‌گاههای آن به شمار می‌رود. در سبک نیز یک فرهنگ محلی دیده می‌شود که ارتباطاتی با آذربایجان و لرستان داشته است (Young, 1967: 24-27; 1988: 9).

با ورود به عصر آهن ۳ (حدود ۸۰۰ تا ۵۵۰ ق.م)، که نیمه دوم آن معاصر با دوره مادهاست، بر پیچیدگی وضع افزوده می‌شود. به ویژه از پایان عصر آهن ۲ تا اواسط عصر آهن ۳ تغییرات چشمگیری در



طرح ۲. نمونه سفالهای نوشی جان، مقیاس متفاوت، منبع Stronach, 1978

می توان تشخیص داد که هر دو خمیره‌ای متراکمتر دارند. وجه مشخصه یکی ذرات درشت میکای طلائی-مفرغی رنگ است و در دیگری ذرات ماسه تا اندازه‌های متفاوت به چشم می‌خورد. ظروف پخت‌وپز صیقلی‌اند و درخشش اندکی دارند. بیشتر این ظروف دست‌سازند و لذا ضخامت دیواره‌های آنها یکسان نیست. شکل متداول آنها در نزدیکی کف، شیب اندکی دارد (طرح ۲:۱۳) که در مواردی محدود کمی گردتر می‌شود.

ظروف ترد: قطعات زیادی از این ظروف به دست آمد که کفهای تخت و دیواره‌های بسیار کوتاهی داشتند. به احتمال زیاد شکل متداول آنها مستطیلی با لبه‌های بالا آمده بوده است. خمیره این سفال نخودی مایل به صورتی و بسیار ترد است و در آن شاموت زیادی به صورت میکای طلائی-مفرغی رنگ به چشم می‌خورد. احتمالاً کوزه‌گر کف این ظروف را بر روی سطحی سخت و نامسطح شکل می‌داده و سپس دیواره‌ها را به آن می‌افزوده و در نهایت درون ظرف را با آلتی سخت مرتب می‌کرده است.

آنچه در کل سفالگری نوش جان خودنمایی می‌کند استفاده از ذرات میکا به رنگهای طلائی، نقره‌ای و مفرغی و کوارتز به عنوان شاموت است. اشکال ظروف نیز محدود است و بیشتر جنبه کاربردی دارد تا تزئینی و نشاندهنده این است که سفالگران بیشتر به فکر بازده ساخته‌هایشان بوده‌اند تا اینکه آنها را با تزئینات وقتگیر بیاریند.

سفال گودین تپه: تمامی سفالهای لایه II گودین تپه چرخسازند و براساس ساختار به سه گروه زمخت، معمولی و مرغوب تقسیم می‌شوند (Young, 1969: 30-32)

سفال زمخت: (طرح ۳:۱-۲): وجه مشخصه این نوع سفال ذرات

تقارن شکل تقریباً واحدی دارند، اما معمولاً دیواره‌های آنها صاف است و بیشتر لبه‌ها ضخیم‌اند یا شکل داده شده‌اند.

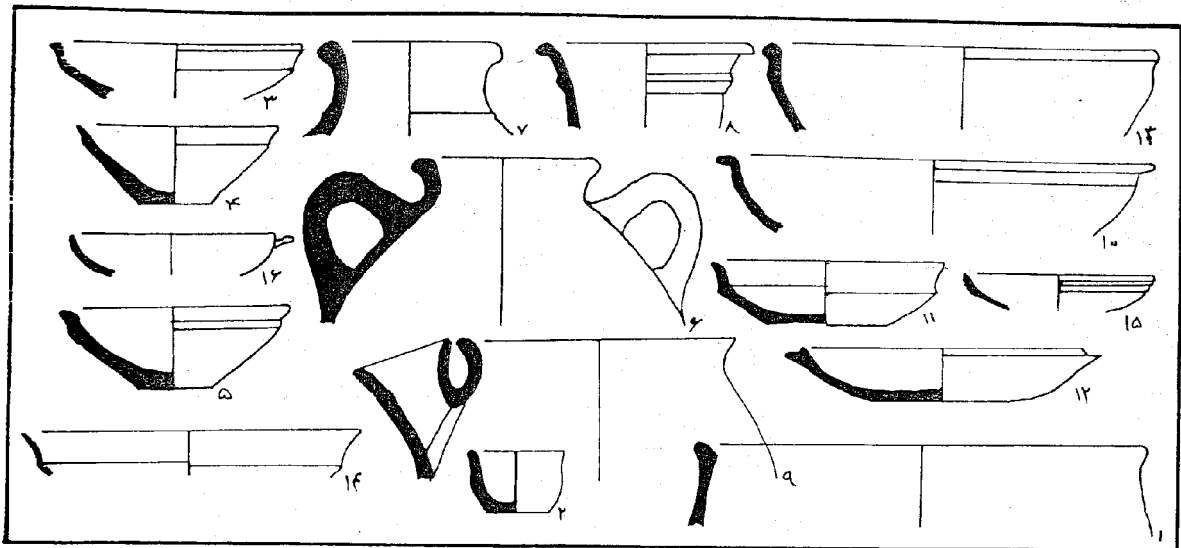
کوزه‌هایی با دو دسته عمودی و لبه ساده (طرح ۲:۶) بسیار متداول است. کوزه‌های بزرگ بر دو نوع اصلی‌اند: کوزه‌هایی با یک دسته عمودی (طرح ۲:۷) که متداولتر است و کوزه‌ای با گردن پهن و یک آبریز (طرح ۲:۸) که نادرتر است.

خمیره‌های بزرگ از چسباندن قتیله‌های گل تشکیل می‌شوند و از نظر اندازه و حالت لبه متفاوت‌اند. بر روی قطعات به دست آمده تزئینات برجسته به شکل زنجیرهای افقی به چشم می‌خورد که بر اثر فشار انگشت یا تیغه‌های سخت ایجاد شده است.

ظروف خاکستری رنگ: رنگ این دسته از ظروف خاکستری تیره و تقریباً سیاه است، درحالی که رنگ خمیره آنها اندکی روشنتر است. شاموت (ماده چسباننده) این ظروف ذرات درخشان میکاست. پرداخت سطحی این ظروف نسبت به ظروف معمولی دقیقتر بوده و به زدودن نامیزانها و صیقل تمامی بدنی دقت شده است.

اشکال: فقط نمونه‌های اندکی از این نوع سفال به دست آمده است (طرح ۲:۱۲)، اما با توجه به آنها می‌توان اظهار داشت که ظروف خاکستری رنگ حالتی متعددی داشتند و ظریفتر از ظروف معمولی بوده‌اند.

ظروف پخت‌وپز: بیشتر نمونه‌های ظروف پخت‌وپز بر اثر استعمال سیاه شده‌اند. خمیره این ظروف دارای ذرات میکای نقره‌ای رنگ زیادی است. یکی از متداولترین ظروف پخت‌وپز خمیره‌ای شل با ذرات درشت میکا دارد و به‌ویژه تراکم ذرات میکای نقره‌ای رنگ آن زیاد است و لذا سطح ظرف جوشدار به نظر می‌رسد. دو نوع دیگر از ظروف پخت‌وپز را



طرح ۳. نمونه سفالهای گودین II، مقیاس متفاوت، منبع Young, 1969

سفال گودین درشت کوارتز و یا سیمان
سفال گودین درشت کوارتز و یا سیمان

ظریف و بر اساس رنگ سطحی و پرداخت به چهار دسته تقسیم می‌شود:

(۱) نخودی ساده (طرح ۱۴:۳): رنگ این دسته از خرمایی روشن تا نارنجی متغیر است. احتمالاً رنگ نخودی روشن استاندارد این نوع سفال است. چند نمونه نیز به رنگهای خاکستری یا سبز مایل به خاکستری به دست آمده که احتمالاً ناشی از حرارت زیاد یا تکافت‌دگی در کوره است. تمامی نمونه‌های این سفال صیقلی و فاقد خلل و فرج هستند و دیواره‌های آنها بسیار نازک است.

(۲) سفال با لعاب قرمز: این دسته در کل مشابه سفال نخودی ساده‌اند؛ بجز سطح آن که با لعاب قرمز روشن و تیره تا قهوه‌ای پوشانده شده است. تمامی نمونه‌های این سفال صیقلی‌اند.

(۳) قهوه‌ای (طرح ۱۶-۱۵:۳): احتمالاً این نوع سفال حد نهایی لعاب قرمز است. مشخصه آن رنگ سطحی قهوه‌ای روشن تا قهوه‌ای تیره است. تقریباً همگی صیقلی و از نظر سایر مشخصات مشابه سفال نخودی‌اند.

(۴) خاکستری: از نظر مشخصات مشابه سایر نمونه‌ها هستند. حرارت رنگ خاکستری تا سیاه سطح و خمیره که ناشی از حرارت شدید در هوای روبه کاهش بوده است.

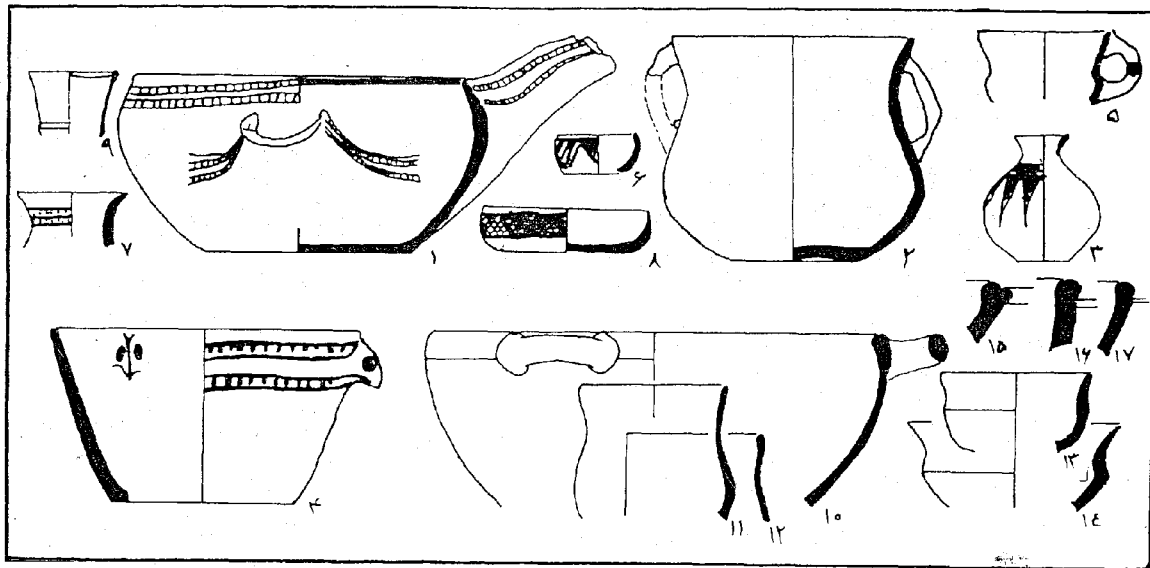
III سفال باباجان (Goff, 1978: 29-38, 43-63): خمیره سفال باباجان خوب ورز داده شده و شاموت آن از ذرات مسه قهوه‌ای و سفید تا نخودی درجی ذرات ریز متغیر است. رنگ سفال تقریباً از سفید تا نخودی درجی ساده و قهوه‌ای روشن مایل به قرمز تغییر می‌کند. سطح سفال معمولاً دست مرطوب صاف شده است و در برخی موارد اثر لعاب نیز به چشم می‌خورد. اشکال سفال شامل کاسه‌های بزرگ نوک‌دار، دسته‌های افقی و کاسه‌های عمیق لوله‌دار با دسته‌های عمودی است.

ریز و متوسط در خمیره است؛ به‌ویژه ذرات درشت و سفیدرنگ کوارتز و اغلب ذرات طلائی یا نقره‌ای رنگ می‌کند. این نوع سفال به خوبی حرارت دیده و مغز آن تقریباً در تمامی موارد به حد کمال اکسید شده و رنگ نخودی روشن یا قهوه‌ای تیره پیدا کرده و تقریباً سخت است. رنگ سطح آن از خرمایی روشن تا قهوه‌ای مایل به قرمز متغیر است. اکثراً صیقلی و تقریباً متخلخل‌اند. دیواره طرف نسبتاً ضخیم است. متفاوتترین حالت این سفال کاسه نیم‌کره‌ای پخت‌وریز است.

(۲) سفال معمولی: وجه مشخصه این نوع سفال شاموتی از ذرات متوسط و ریز است که علاوه بر آن مقداری ذرات سفیدرنگ کوارتز و در برخی موارد ذرات میکا نیز در آن به چشم می‌خورد. حرارت پخت این ظروف به اندازه کافی بوده و نسبتاً سخت‌اند. این سفال را بر اساس رنگ سطحی و پرداخت به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

(۱) نخودی ساده (طرح ۱۲-۳:۳): که رنگ آن از خرمایی روشن تا صورتی و تقریباً قرمز متغیر است، اما رنگ صورتی مایل به نخودی آن، رنگ متداول و استاندارد به‌شمار می‌رود. این سفال صیقلی است و خمیره‌ای نرم دارد که فاقد خلل و فرج است. ضخامت دیواره‌ها میانگینی بین ضخامت دیواره‌های ظروف زمخت و مرغوب است. (۲) سفال با لعاب قرمز (طرح ۱۳:۳): که لعاب آن نسبتاً ضخیم و رنگ آن از قرمز تا خرمایی تغییر می‌کند. این نوع سفالها همواره صیقلی‌اند و خمیره‌ای نرم و فاقد خلل و فرج دارند. ضخامت دیواره‌ها مانند مورد پیش‌گفته است.

(۳) سفال مرغوب: وجه مشخصه شاموت این نوع سفال ذرات بسیار ریز است، اما ذرات کوارتز یا میکا در آن به چشم نمی‌خورد. حرارت پخت آنها کافی بوده و نسبتاً محکم است و بعضاً حالت شکنندگی دارد. این سفال بسیار خوش‌دست است و حالت متداول آن کاسه‌های



طرح ۴. نمونه سفالهای باباجان II. مقیاس متفاوت، منبع: Goff, 1978

✓ سفال جامه‌شوران (Levine, 1987: 235): جامه‌شوران یک محوطه باستانی بزرگ در جنوب ماهدشت و شرق رودخانه ماریک است و تا به حال گزارش مستقلی درباره آن منتشر نشده است. بررسی محل در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸ نشان‌دهنده تلسلس گاهنگاری از دوره سفال «سیک لرستان» تا حداقل دوره پارتنی بود. در سال ۱۹۷۸ دو گمانه کوچک در شیب شرقی تپه باز شد که هیچ‌یک به خاک بکر نرسید. بررسیهای مقدماتی آثار به دست آمده از این دو گمانه را می‌توان به سه مجموعه تقسیم کرد که از بالا به پایین دوره‌های I تا III نامگذاری شده‌اند.

دوره III فقط در محدوده‌های کوچک در گمانه ۲ مشخص شد. مشخصه آن سفال سفید رنگ زمخت چرخساز با شاموت کاه بود. اشکال سفال ساده و محدودند که یکی از اشکال مشخص ساغری است مشابه ساغره‌های ایلامی و کاسی (طرح ۱).

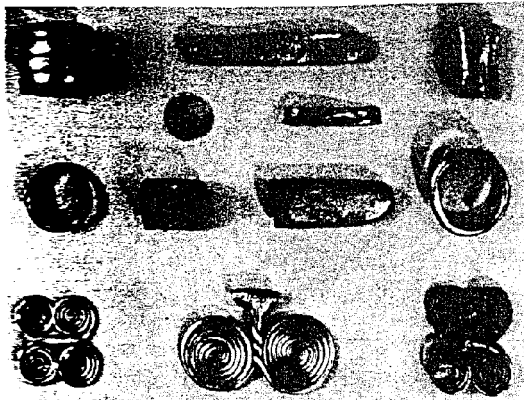
دوره II با سفالهایی مشخص می‌شود که نخودی و خاکستری رنگ‌اند و ذرات میکا دارند. در گمانه ۲ این سفال به تعداد زیاد در شماری از لایه‌های پی‌درپی به چشم می‌خورد. در گمانه ۱ این نوع سفال فقط در محدوده‌های کوچک در کف گمانه یافت شد. بررسیهای مقدماتی نشان داد که این دوره را می‌توان به دو مرحله قدیم و جدید تقسیم نمود. مرحله قدیم (IIB) شامل کاسه‌هایی است با دسته‌های افقی و ساغرهایی با دسته‌های روبه‌رو که مشابه آن در باباجان II و نوش‌جان به دست آمده است. در این مرحله هیچ سفال منفوشی به دست نیامد. مرحله جدید (IIA) دارای نمونه‌های مشابهی با گودین II و باباجان I است و گونه‌های مختلفی از کاسه‌های کم عمق را که از جنس سفال مرغوب و معمولی‌اند در بر می‌گیرد که ظاهراً وجه مشخصه

کاسه‌های عمیق با دو دسته (طرح ۴:۲)، خمره‌های بزرگ با دو دسته روبه‌روی هم که یکی از دسته‌ها به شکل جانور است. کوزه‌های ساده (طرح ۴:۳)، کاسه‌های ساده و کوچک (طرح ۴:۶-۷)، کاسه‌هایی با طرفین صاف و آبریزی به شکل جانور (طرح ۴:۴)، فنجان با یک دسته ساده (طرح ۴:۵).

سفال معمولی زمخت است و بیشتر ظروف ذخیره‌سازی شامل خمره‌ها، کوزه‌های بزرگ با لبه‌های کلفت و با دسته عمودی می‌شود. سفال پخت‌ویز سیاه (طرح ۴:۱۳) و سفال معمولی نخودی با ذرات درشت و سطح براق (طرح ۴:۱۴) همراه است.

سفال خاکستری معمولاً به رنگ خاکستری و با لعاب تیره‌تر است. سه‌نوع طرف خاکستری وجود دارد که تعداد همگی اندک است و احتمالاً از جای دیگری وارد شده‌اند (طرح ۴:۸-۹).

ظروف وارداتی عمدتاً چرخساز و محکم‌اند. خمیره آنها خوب ورز داده شده و اغلب حاوی مقدار زیادی ذرات میکی طلایی یا نقره‌ای رنگ است. رنگ این نوع سفال سفید، نخودی مایل به سبز صورتی، قهوه‌ای مایل به قرمز و خاکستری است. متداولترین سفال وارداتی کاسه عمیق با لبه ضخیم و برگشته است که بعضاً دارای دسته افقی و دویا سه برآمدگی است (طرح ۴:۱۰). نوع دیگر که تنها قطعاتی از آنها به دست آمده کاسه‌هایی با بدنه موجدار (طرح ۴:۱۱-۱۲)، سفال متفرقه به رنگهای نخودی (۴:۱۵) مایل به خاکستری (۴:۱۶) و خاکستری مایل به قهوه‌ای با شاموت میکا (۴:۱۷) است. در باباجان ظروف وارداتی دارای ارزش زیادی بوده‌اند و برای مثال در یک مجموعه مجزا از مجموع ده ظرف سفالی فقط چهارتای آن را ظروف وارداتی تشکیل می‌داد.



تصویر ۱

در زیر اشاره می‌شود.

مجموعه قطعات نقره‌ای از نوش جان (نمونه‌های مختلف در تصویر ۱) در آخرین روزهای فصل حفاری سال ۱۹۶۷ در زیرکف معیر منتهی به اتاق ۲۳ (در جنوب شرقی اتاق ۲۴) درون یک کاسه مفرغی ۳۳۱ قطعه نقره‌ای به اشکال و اندازه‌های مختلف کشف شد. این کاسه در زیر یک آجر نیمه کاره قرار داشت و به احتمال زیاد به علتی پنهان شده بود. دیوید بیوار در سال ۱۹۷۱ با نگارش مقاله‌ای تحت عنوان «مجموعه‌ای از شمش‌پولهای دوره ماد از نوش‌جان» به بررسی مفصل و دقیق این اشیاء پرداخت (Bivar, 1971). در سال ۱۹۸۴ جان کرتیس به هنگام انتشار یافته‌های ریز نوش‌جان به بررسی مجدد این مجموعه پرداخت و با استناد به بررسیهای آماری، که پس از انتشار مقاله بیوار انجام شده بود، در طبقه‌بندی و نتیجه‌گیری وی تغییرات اندکی به عمل آورد و تاریخ اختفای این مجموعه را بین ۶۵۰ (ساخت بناهای اصلی) تا ۵۷۵ ق م (متروک شدن تپه) تعیین نمود (Curtis, 1984: 1).

گروههای اشیای این مجموعه عبارت‌اند از:

۱. **آویزهای دو طرف پیچدار:** ۴ تا، پهنابین ۴٫۳۸ تا ۵٫۲ سانتیمتر هر پیچ از چکش‌کاری یک مفتول فلزی ساخته شده که در قسمت زوار افقی به یکدیگر متصل شده‌اند. این گونه آویزها سابقه‌ای خوبی در خاور نزدیک دارند، اما نزدیکترین نمونه مشابه به آویزهای مجموعه نوش‌جان در لایه‌های III B و III C تپه حصار به دست آمده است و قدمت آنها به اوایل هزاره دوم ق م می‌رسد و لذا به هنگام پنهان شدن در نوش‌جان قدمتی هزار ساله داشته‌اند. کرتیس بعید می‌داند که این

حاشیه

۳. در عین حال باید توجه داشت که انتساب قطعی سفال خاکستری و نخودی با ذرات میکا به مادها کاری مشابه انتساب «سفال خابور» به حوریه است که اخیر خود آن و همچنین کل عمل انتساب یک گروه از آثار فرهنگی و زحمه سفال به ویژه آنهایی که مربوط به دوره پیش از تاریخ هستند، به قوم مشخصی مورد تردید قرار گرفته است (Kramer, 1977: 107-8).

این دوره است. همچنین در IIA بود که قدیمیترین سفالهای منقوش به دست آمد. این سفالها تقریباً در تمامی موارد فقط کاسه‌های کم عمق تخت یا با لبه‌های اندکی کوز بودند که نقوش تزیینی به لبه‌های آنها محدود بود. نقشمايه‌ها تنوع زیادی دارند و شامل نقش مثلث، خطوط موازی و امثالهم می‌شود.

دوره I از تمامی دوره‌ها بهتر خودنمایی می‌کرد. سفال متداول این دوره نخودی و دارای اشکال متنوعی بود که از جمله می‌توان به کاسه‌های تخت، فنجانهایی با دیواره نازک، کاسه‌های موسوم به گلدان اشاره کرد. تعداد زیادی قطعه سفال منقوش به دست آمده که رنگ آنها معمولاً بر روی سطحی به کار رفته که به چشم می‌آید. نقاشی بر روی سطوح صاف و صیقلی انجام می‌شد. برخی از سفالهای منقوش دوره II در دوره I نیز ظاهر می‌شوند، اما تعداد آنها اندک است و دوره‌ها با یکدیگر تفاوت‌های نمایان دارند.

در گمانه‌های جامه‌شوران سفال سبک لرستان یا سفالی که بر اثر ضربه صدا می‌دهد (clinky ware) به دست نیامد، اما نمونه‌هایی از هر دو در سطح تپه به چشم می‌خورد.

از آنچه درباره سفالهای این چهار محل مهم عصر آهن ۳ آمد و درباره دهها محل کوچکتر نیز صادق است، می‌توان به تشابه و تجانس سفالهای این محلهای باستانی پی برد. سفال حاکم به رنگ نخودی یا خاکستری است که وجه مشخصه آن ذرات میکا به رنگهای طلایی، نقره‌ای، مفرغی و کوارتز سفید به عنوان شاموت است. این سفال علاوه بر محلهای پیش گفته در دره ملایر تا ماهیدشت و شمال لرستان و حتی تا حسنلو و بسطام، زیویه و زندان سلیمان نیز دیده می‌شود (Young, 1965: 80-1). سفال مشابهی حتی در شرق آناتولی و نیمرود نیز رویت شده است (Young, 1988: 23) و رفته رفته سفالهای دیگر مانند «سبک لرستان» را از صحنه به در می‌کند.

حوزه‌های فرهنگی نیمه دوم عصر آهن ۳ نیز که بر اساس پراکندگی سفال ترسیم شده با وقایع تاریخی همخوانی دارد؛ یعنی ما در شمال اورارتوییها را با سفال لعابداری قرمز داریم و در کردستان مانابها را با سفال نخودی لعابداری و در سرزمین ماد و امتداد جاده خراسان سفال نخودی و خاکستری میکادار را. تداخل سفال متاخر سبک لرستان و سفال نخودی یا خاکستری میکادار در لرستان نیز احتمالاً نشاندهنده حکومت الی بی است (Levine, 1987: 242).

لذا به عنوان یک عامل باستان‌شناختی، سفال نخودی و خاکستری با ذرات میکا را می‌توان احتمالاً نشاندهنده تعلق به مادها و پراکندگی آن را نشانه گستردگی فرهنگ (و احتمالاً حکومت) ماد شناخت.

اشیای ریز

بیشتر اشیای ریز منسوب به مادها از کاوشهای باستان‌شناختی در محلهای منسوب به مادها (به ویژه نوش‌جان) به دست آمده‌اند و همین امر موجب انتساب آنها به مادها شده است. شماری دیگر نیز یا از حفاری در محلهای دور از قلمرو مادها به دست آمده‌اند یا از طریق قاچاقچیان اشیای عتیقه به موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی راه یافته‌اند و بنا به بررسیهای غیر قابل اعتماد به مادها منتسب شده‌اند. به برخی از آنها

X

عصر آهن ۳

نوش جان

سفال

موزه‌های ایران

تأثیر

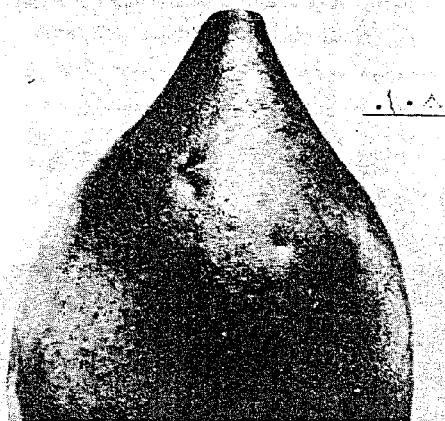
در خورد

اشیای ریز

داشت که مجموعه نوش جان شامل گروهی از قطعات نقره‌ای است که ارزش بولی داشته‌اند. کرتیس با توجه به وزن کلی قطعات مجموعه نوش جان (حدود ۱۴۰۰ گرم) و قیمت هرگوسفند در دوره هخامنشی (حدود ۴ شیکل) ارزش این مجموعه را معادل ۵۹ گوسفند تعیین نمود که ثروت قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌رفته است (Curtis, 1984: 16-21).

کلاهخود مادی از المپیا

در کاوشهای باستان شناختی در محل باستانی المپیا در یونان یک کلاهخود مفرغی به دست آمد که بر روی آن کتیبه‌ای به چشم می‌خورد مبنی بر اینکه یونانیان این کلاهخود را از مادها به غنیمت گرفته و به معبد زئوس پیشکش نموده‌اند (تصویر ۲). مهدی رهبر بر اساس این کتیبه، به علاوه نوشته‌های مورخان عصر کلاسیک در توصیف یوشاک رزمی مادها و شماری از نقش برجسته‌های آشوری این کلاهخود را مادی می‌دانند (رهبر، ۱۳۵۳). اما توجه نمایید که مادها پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی هیچ تماسی با یونانیان نداشته‌اند. از سوی دیگر یونانیها تا مدتها هخامنشیان را نیز «مادی» می‌خواندند. برای مثال در اوایل جنگهای خود با هخامنشیان را «جنگهای مادی» می‌نامیدند و لذا بعید نیست که این کلاهخود نیز در همان دوره از یک سپاهی هخامنشی (مادی یا غیرمادی) به غنیمت گرفته شده اما به مادها منتسب شده است.



تصویر ۲

پیکرک جانوران از همدان

گیرشمن هفت پیکرک مفرغی را که بنا به گفته او از همدان به دست آمده (تصویر ۳) نمونه‌هایی از فلزکاری «ماد» می‌شمرد و قرابت آنها را به هنر برنزکاری لرستان نزدیک می‌داند (گیرشمن، ۱۳۷۱: ۹۵). اما

آویزها ۱۰۰۰ سال در دست مردم گشته باشند و احتمال می‌دهد که آنها در قرون هشتم یا نهم ق م در قبور باستانی کشف و به نوش جان رسیده‌اند.

۱۲. آویزهای چهارطرف پيچدار: ۱۸ تا کامل و ناقص و قطعاتی از حداقل ۵ تایی دیگر، پهنای حدود ۲ تا بیش از ۳ سانتیمتر. این آویزها نیز مشکلی چون آویزهای دوطرفه دارند. چرا که بر اساس مسائل فنی، تاریخ ساخت همگی بجز یک نمونه به اواخر هزاره سوم ق م یعنی حدود ۱۵۰۰ سال پیش از پنهان شدن در نوش جان باز می‌گردد.

۱۳. گوشواره: یک عدد که قدمت آن با توجه به نمونه‌های مشابه از شوش بین قرون هشتم تا چهارم ق م است و در نتیجه با تاریخ پنهان کردن مجموعه تقریباً همزمان است.

۱۴. نگین: ۲ حلقه، قطر ۲ و ۲٫۴۵ سانتیمتر.

۱۵. بازوبند: ۱ حلقه، قطر ۷٫۵ سانتیمتر.

۱۶. حلقه‌های فتری: ۲۶ عدد، قطر بین ۱٫۱ تا ۴٫۲ سانتیمتر. اما قطر بیشتر آنها بین ۲ تا ۲٫۵ سانتیمتر است. این حلقه‌های فتری احتمالاً برای جمع کردن مو به کار می‌رفتند و قدمت آنها به قرن هفتم ق م و پیش از آن می‌رسد.

۱۷. منجوقهای مختلف: ۲۱ عدد به اشکال مختلف که احتمالاً برای تزیین لباس به کار می‌رفتند.

۱۸. شمشهای مختلف: ۱۳ عدد.

۱۹. تکه‌های نقره: ۸۸ عدد که قطعات بریده یا شکسته نقره هستند.

۲۰. تکه‌های ورق نقره: ۱۶ عدد که بعضی به دقت و برخی بی‌دقت بریده و چند تایی آنها نیز تا شده‌اند و فاقد هر گونه نقش تزیینی‌اند.

۲۱. سیم یا مقطع مربعی: ۵ عدد

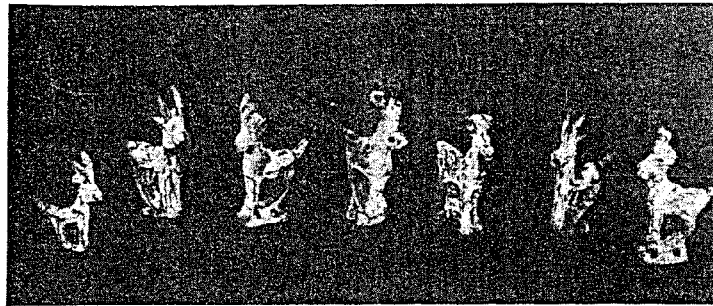
۲۲. سیم ساده: ۱۲ عدد

۲۳. حلقه‌های مختلف: ۴ عدد

۲۴. قطعات متفرقه: ۶ عدد (Curtis, 1984: 1-16).

درباره کاربرد کلی این مجموعه اظهار نظرهای متعددی شده است. در سال ۱۹۶۹ استروناخ اظهار داشت که این مجموعه دارای یک نقره‌کار بوده است. این فرضیه صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که به همراه اشیای این مجموعه یا در تمامی نوش جان هیچ گونه وسیله نقره‌کاری به دست نیامده است. استروناخ در عین حال احتمال داد که این مجموعه اشیایی با ارزش بولی بوده‌اند (Stronach, 1969: 16). پیوار در همان مقاله با تأیید نظر دژم و با کنار نهادن قطعات کمتر از ۱٫۷۵ و بیشتر از ۲۲۰ گرم به ۸۶ قطعه رسید و آنها را به «شمشهای مِلغای» (bar-ingots)، «تکه نقره» (cut-silver)، «پول حلقه‌ای» (ring-money) تقسیم نمود. او به این نتیجه رسید که سیستم وزنی این قطعات اتفاقی نیست و حدس زد که آنها مضاربی از ۶، ۱۲، ۲۴، ۵۰ و ۱۰۰ گرم هستند و استانداردهای مختلف آن عصر را نشان می‌دهند (Bivar, 1971).

با به کارگیری تحلیل‌های آماری بایزیین (Bayesian Analysis) بر روی این قطعات مشخص گردید که اوزان آنها مضربی از ۱ و ۲٫۰ گرم است و لذا از سیستم مشابهی پیروی می‌کنند. در نتیجه می‌توان اظهار



تصویر ۳

سنجاق قفلیهای مجموعه فروغی شش سنجاق قفلی (تصویر ۵) در مجموعه فروغی را گیرشمن به هنگام انتشار مکشوفه از لرستان خواند (Ghirshman, R. 1964). *Iranica Antiqua*, IV, pp. 90-107. اتاسپس نظر خود را تغییر داد و محل کشف آنها را منطقه کرمانشاه (بالرستان) شناخت و عهد داشت که آنها از آشور وارد شده‌اند (Ghirshman, R. 1970, "Le Pazuzu et les Fibules du Luristan", *Mélanges de l'Université St. Joseph, Beyrouth*, 46, pp. 120-127. کالمهیر نیز به همین نحو ابتدا محل کشف این سنجاق قفلیها را لرستان و سپس کرمانشاه شمرد و ادعا نمود که آنها مادی‌اند (Calmeyer, 1974: 114 ff. این نظری است که اخیراً جان کرتیس نیز آن را تأیید کرده است (Curtis, 1984: 22, 33). اما باید توجه داشت که محل کشف این سنجاق قفلیها به‌طور قطع مشخص نیست و در عین حال نمونه‌هایی از آنها نیز در نقاطی چون میگردو در فلسطین و راس شمرا در سوریه کشف شده است که کاملاً خارج از قلمرو مدها قرار داشته‌اند. بنابراین در مادی بودن این سنجاق قفلیها نیز تردید وجود دارد (Muscarella, 1987: 122).^۴

کله پوزو

استروناتخ در سال ۱۹۶۸ یک کله پوزو به بلندی ۳۳ سانتیمتر را در تپه نوش‌جان کشف شده بود معرفی کرد (Stroonach, 1968: 185) (تصویر ۶). در سال ۱۹۷۴ کالمهیر با استناد به تصاویر فغلی (grotesque) پوزو بر روی سنجاق قفلیهای مجموعه فروغی این کله را نیز مادی شمرد (Calmeyer, 1974: 114 ff.) و کرتیس نیز در سال ۱۹۸۴ به هنگام انتشار یافته‌های ریز نوش‌جان از این تناسبات

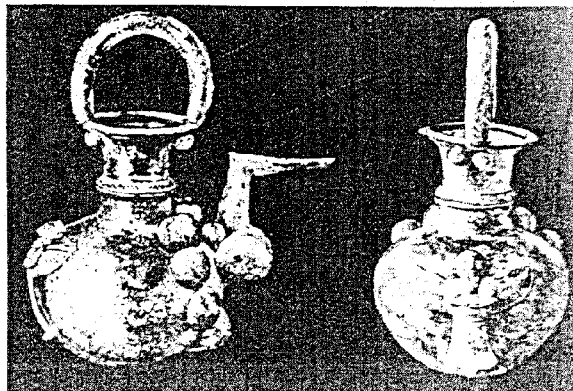
حاشیه

۴. توجه نمایید که سواى این شش سنجاق قفلی که در مادی بودن آنها تردید وجود دارد از تمامی محلهای باستانی منتسب به مادها شماری سنجاق قفلی به دست آمده است (نوش‌جان ۱۶ تا، باباجان ۲ تا، گودین ۲ تا)، در صورتی که در نقش برجسته‌های تخت جمشید تنها گروهی که از سنجاق قفلی استفاده کرده اهالی یکی از سرتیپه‌های آناتولی مرکزی‌اند (Muscarella, 1967: 33) و در ترکیب پوشاک مادی هیچ سنجاق قفلی به چشم نمی‌خورد.

توجه نمایید که چون بنا به ادعایی تحقیق نشده این بیکرکها به همدان منتسب شده‌اند گیرشمن آنها را مادی شناخته است. در صورتی که اگر همین بیکرکها در لرستان به دست می‌آمدند آنها را مسلماً متعلق به کیمریها و اگر در ناحیه املش کشف می‌شدند بدون تردید مربوط به اقوام ساکن در آن منطقه می‌شناخت.

ظرف مفرغی از همدان

از حفاریات سال ۱۹۱۳ هیئت فوسه در همدان قطعاتی از یک یا دو ظرف مفرغی به دست آمد که لویی لوپرتن طرح بازسازی شده آن را ترسیم کرد (تصویر ۴). نتیجه ظرفی قوری مانند بود که دسته‌ای به شکل رکاب دارد و لوله آن با هفت برج فلزی به بدنه متصل شده است. در پشت ظرف نیز بیکرک مرد بالنداری به چشم می‌خورد (Chevalier, 1989: 250-1). به نظر گیرشمن «این ظرف از زمان مادهاست» (گیرشمن، ۱۳۷: ۹۴). توجه نمایید که نمونه‌های متعددی از این گونه ظرف از حفاریات غیر مجاز در لرستان به دست آمده است و کالمهیر در سال ۱۹۷۴ با استناد به همان یک نمونه که از همدان به دست آمده بود تمامی نمونه‌های این ظروف را مادی شمرد (Calmeyer, 1974: 114).



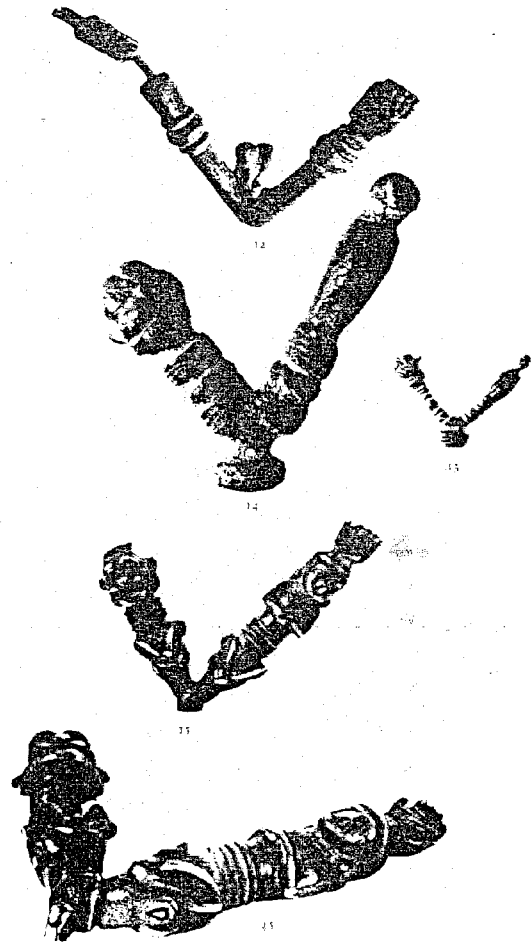
تصویر ۴

جانبداری کرد (Curtis, 1984: 23, 33f).

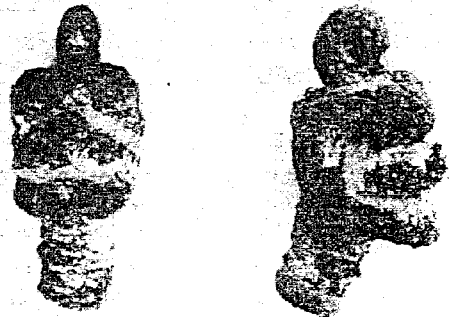
اگر چه تا به حال مطالعات گسترده‌ای بر روی این موجود افسانه‌ای و تصویر دو و سه بعدی آن به عمل آمده است، اما در حال حاضر هیچ طبقه‌بندی مشخصی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان پیروزی‌های بین‌النهرینی را از نمونه‌های سایر مناطق تمیز داد و پیروزی نوش‌جان نیز از این قاعده مستثنی نیست و با نمونه‌هایی که از محلهای باستانی بین‌النهرین چون نمرود و بابل به دست آمده تفاوتی ندارد. در عین حال استروناخ خود به هنگام انتشار این کله اظهار داشته بود که «بعید نیست [این قطعه] از آشور غارت شده باشد» (Stronach, 1968: 185). آنچه کالمهیر و کرتیس را به مادی شمردن این کله سوق داده کشف آن در نوش‌جان است. به عبارت دیگر اگر این کله در شوش کشف شده بود آن را ایلامی، اگر در تویراق قلعه کشف شده بود آن را اورارتویی و اگر در زیویه کشف شده بود آن را سکایی یا مانایی می‌شمردند!

لوح مفرغی و مهر استوانه‌ای از همدان بنا به گفته هرتسفلد هنگامی که او در اواخر دهه ۱۹۲۰ در همدان بود دوشی کتیبه‌دار را در دست مردم دیده است (Herzfeld, E. 1930, "Ariyaramna, könig der köenige", *AMI*, II, pp. 113-127). یکی از این دوشی یک لوح مفرغی بوده است (تصویر ۷) که بر روی آن نقش یک فرمانروا با پوشاک کاسی، نام شاه سرزمین آبدان (Abdadāna) و فرمانی برای یک تاجر آشوری به چشم می‌خورد (Ibid: 117). این لوح اکنون در موزه متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شود (Muscarella, 1989: 238-40, no. 338).

شی دیگر یک مهر استوانه‌ای است که جنگجویی در حال جنال با یک هیولا روی آن نقش شده است (تصویر ۸). و کتیبه آن ایلامی نواست، اما کالمهیر با استناد به شهادت کلاه جنگجویی روی مهر



تصویر ۵



تصویر ۶



۱۹

تصویر ۷



تصویر ۸

با کلاه مادهای منقوش در تخت جمشید این مهر را مادی می‌دانند (Calmeyer, 1974: 113; 1986: 567).

هنر ماد

شاید یکی از بغرنج‌ترین مسائل دوره ماد هنر این دوره باشد. زیرا در هیچ یک از محلهای منسوب به مادها شیء هنری چشمگیر و به اصطلاح «موزه پسند» به دست نیامده است. اما از سوی دیگر در شماری از موزه‌ها و مجموعه‌های دنیا اشیاء باشکوه متعددی وجود دارند که به مادها منتسب شده‌اند. در واقع تمامی این اشیاء را حفاران غیر مجاز و دلالتان عتیقه به موزه‌ها و مجموعه‌ها فروخته‌اند و لذا در محل و چگونگی کشف و حتی بعضاً اصالت آنها شک و شبهه وجود دارد. افزون بر این چون تمامی ملل و حکومت‌های پیرامون مادها، اعم از متقدم و متأخر، دارای سبک هنری ویژه خود بوده‌اند و آثار هنری متعددی از آنها بر جای مانده است، ظاهراً جای تردید در وجود «هنر مشخصه ماد» وجود نخواهد داشت.

اما در عین حال گروهی از محققین که واقع بینتر بودند بنا به شواهد و قراین اظهار داشته‌اند که «در باره هنر ماد نمی‌توان سخنی گفت» (Amiet, 1977: 218)، یا اینکه «هنر ماد بیشتر بر اساس ضرورت در ذهن محققین شکل گرفت تا مدارک واقعی» (Genito, 1986: 15) یا «هنر ماد یک افسانه است» (de Francovich, 1966: 257) و حتی ماسکارالاً محققین را دچار نوعی گرایش تعصب‌آمیز به مادها خوانده است (Muscarella, 1987).

آنچه بر وجود «هنر ماد» دلالت می‌کند بیشتر اشارات مکتوب است: اولاً هروودت که گفته است دیوارهای اکباتان با سیم و زر تزیین شده بوده‌اند. ثانیاً نوشته‌های آشوری که به شهرهای ثروتمند مادی اشاره کردند. ثالثاً منابع بابلی که اشاره کرده‌اند کورش پس از تصرف هگمتانه، که شهری شاهی بود، تمامی سیم و زر و اشیای گرانبها را به انشان برد، و رابعاً کتیبه داریوش در شوش (DSf) که می‌گوید زرگرانی که کاخ داریوش را در این شهر تزیین کرده‌اند از اهالی ماد و مصر بوده‌اند.

همین اشارات موجب شدند که نسل قدیم باستان‌شناسان و مورخان هنر در وجود هنر مشخصه ماد تردید نکنند، اما نگاهی به نوشته‌های مربوط به تاریخ هنر ایران که از اوایل تا اواسط قرن بیستم به رشته تحریر در آمده‌اند نشان می‌دهد که جایی برای هنر ماد وجود نداشته است و نویسندگان معمولاً هنر و تمدن دوران تاریخی ایران را از دوره هخامنشی آغاز می‌کردند.^۵ اما مورخان هنر که مسئله هنر ماد بر دوشان سنگینی می‌کرد رفته‌رفته با اصطلاحاتی چون «هنر پیش از

هخامنشی» و «هنر دوره آغاز تاریخی ایران» جایی برای «هنر ماد» باز کردند و در پی آن اشیایی را که منشأ مشخصی نداشتند و به عبارت دقیق‌تری صاحب مانده بودند «مادی» خواندند و این الگو صادر شد که اگر شیئی از نظر حالت، شکل، کار و تزیینات به شیوه هخامنشی است، اما در عین حال از نظر ویژگیها یا جزئیات کار اندکی متفاوت است یا پرداختی دارد که مسبکتر است یا موارد مشابه چندانی در هنر هخامنشی ندارد، به پیش از دوره هخامنشی منتسب و احتمالاً مادی تلقی شود (Muscarella, 1968: 17f., n. 28). اینک به فهرستی از اشیایی که در طول سالها به مادها منتسب شده‌اند توجه کنید:

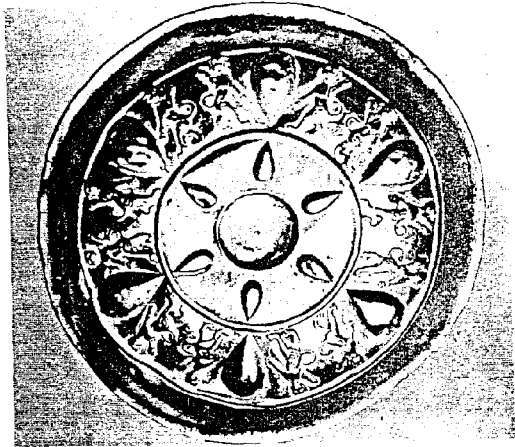
گفته می‌شود که در حدود سال ۱۸۷۷ میلادی در ساحل رود جیحون مجموعه‌ای از اشیای زرین و سیمین به دست آمده است که بعدها به نام گنجینه جیحون شهرت یافت (Dalton, 1964; Muscarella, 1980). در سال ۱۹۰۵ آ. ام. دالتون این گنجینه را که سرانجام به موزه بریتانیا رسیده بود معرفی کرد (Dalton, 1964). وی در بین اشیای هخامنشی به اشیایی برخورد که به گفته او «ظاهراً قدیمتر از دوره هخامنشی‌اند و شاید نشان‌دهنده هنر ماد باشند که اطلاعات درباره آن بسیار اندک است» (Ibid: nn. 2, 10, pls. 14 & 15). این نخستین بار بود که عبارت «هنر ماد» به کار می‌رفت و دالتون سرانجام به این نتیجه رسید که هنر ماد در کل و به‌ویژه فلزگری ماد حلقه ارتباطی است بین هنرهای آشوری، اورارتویی و هخامنشی.

دالتون حدس زد که دو شیء از گنجینه جیحون مادی هستند:

۱. یک پوشش غلاف زرین (تصویر ۹) که با پنج صحنه یکسان تزیین شده است و سوارکاری را در حال تیراندازی به سوی شیری ایستاده نشان می‌دهد، مشابه این پوشش غلاف از کورگانه‌های کلمرس (Kelermes) در قفقاز و لیئی-ملگانف (Litoy-Melganov) در شمال دریای سیاه نیز به دست آمده است که آنها را نیز ابتدا مادی

حاشیه

۵. در نمایشگاه هنر ایران در برلینگتون‌هاوس لندن (۱۹۳۱) از ۹ گالری فقط اولی به هنر اعصار قدیم اختصاص یافته بود و بلافاصله پس از مفرغهای لرستان (که بین ۱۴۰۰ تا ۴۰۰ ق م تاریخگذاری شده بود) نقش برجسته‌های شوش و تخت جمشید به نمایش درآمد. در نمایشگاه لنینگراد (۱۹۳۱) نیز اثری از مادها به چشم نمی‌خورد. انتشار مجموعه بررسی هنر ایران در سال ۱۹۳۸، که کارهای مقدماتی آن از سال ۱۹۲۶ آغاز شده بود، اولین قدم اساسی در نگارش تطور هنر ایران بود، اما فقط یک‌بار در آن از «دوره ماد» اسی برده شده بود.
- در نمایشگاه نیویورک (۱۹۴۰) نیز هنر هخامنشی آغازگر نمایشگاه بود. پنجمین گالری مختص مفرغهای لرستان بود و در گالری یازدهم انبیا و به‌ویژه مفرغهای کوچکی قرار داشتند که تحت‌عنوان «دوره پیش از هخامنشی» قرار گرفته بودند، اما هیچ اشاره‌ای به هنر ماد دیده نمی‌شد. در نمایشگاه پاریس (۱۹۴۹) نیز اشاره‌ای به هنر ماد نشده بود، (رک. Genito, 1986: 17-19).
- این ماجرا از هنگامی آغاز شد که اشیای بی‌مانندی از گنجینه‌های جیحون (Dalton, 1964)، همدان (Muscarella, 1980)، زیویه (Godard, 1950) و مفرغهای لرستان (Godard, 1931) در موزه‌ها و بازار اشیای عتیقه ظاهر شدند، بدون اینکه محققین از سازندگان آنها اطلاعی داشته باشند.



تصویر ۱۰

ظرافت آنها را ندارد. اما ماسکارالاً با اشاره به نقوش تریبسی به شکل قطره، روش چکش‌کاری از پشت و نقشمایه‌های هخامنشی بر روی این کاسه، آن را هخامنشی می‌داند و اظهار می‌دارد که ظرافت کم این کاسه دلیل بر مادی بودن آن نیست و چه بسا دلیل این امر آن است که کاسه بیش‌گفته در یکی از کارگاه‌های هنری سازاییهای هخامنشی تولید شده است نه کارگاه‌های درباری واقع در پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی (Muscarella, 1987: 115-116).

۳) در بین اشیای گنجینه جیحون چند پلاک زرین نیز به چشم می‌خورد که هرستفلد با توجه به پوشاک افراد منقوش بر روی این پلاکها برخی از آنها را مادی می‌دانست (Herzfeld, 1941: 200ff).

در سال ۱۹۴۷ در روستای زیویه از توابع سقز مجموعه‌ای از اشیای گرانبها از درون تابوتی مفرغی به دست آمد که بعدها به نام گنجینه زیویه شهرت یافت. چگونگی کشف این گنجینه در برده‌ایهام فرورفته و کشف آن را به روستاییان، حفاران قاچاق یا حفاران دارای مجوز نسبت می‌دهند. از آن هنگام تا به امروز گنجینه زیویه موضوع مقالات و تک‌نگاریهای متعددی بوده است^۷ و آن را بی‌دری به اقوام

حاشیه

۷. شمار این نوشته‌ها آن‌چنان زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. اما به‌عنوان مهم‌ترین موارد بنگرید به اولین شرح جامع در: Godard, 1950 و آخرین نوشتار مفصل در: Ghirshman, 1979. ماسکارالاً (b) (1977) در نوشتاری افشاگرانه و با نهیة فهرست تطبیقی و مفصل نشان داده است که اشیایی که به‌عنوان بخشی از گنجینه زیویه در نمایشگاههای مختلف به‌نمایش درآمده‌اند و امروزه در موزه‌ها و مجموعه‌های مختلف نگهداری می‌شوند با یکدیگر مطابقت ندارند و آن‌چنان زیادند که هیچ تابوتی نمی‌تواند همگی آنها را در برگیرد و لذا به این نتیجه می‌رسد که با شهرت یافتن گنجینه زیویه حفاران غیرمجاز اشیای دیگر را که از آن حوالی و عمدتاً از قبالتو به‌دست آمده‌اند (و بعضاً نمونه‌های نقلی) را به‌اسم شیئی از گنجینه زیویه به موزه‌ها و مجموعه‌های مختلف فروخته‌اند.



تصویر ۹

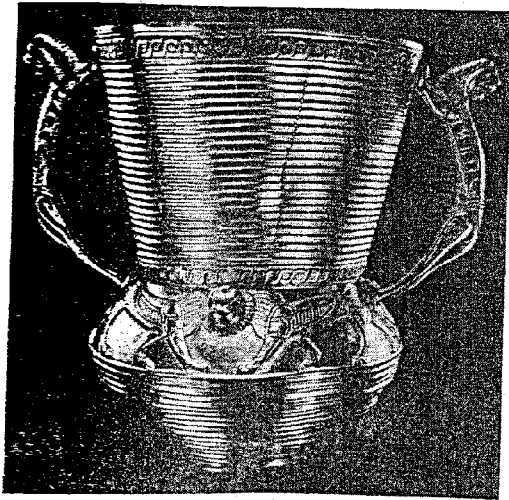
شناختند (Barnett, 1962: 80ff)؛ اما سپس مشخص شد که هخامنشی‌اند (Farkas, 1969: 67).

سالها بعد بارنت فرضیه دالتون را به یقین تبدیل کرد و با مقایسه پوشش غلاف زرین گنجینه جیحون با غلاف اسلحه‌دار مادی نقش برجسته مشهور خزانه تخت جمشید و بدون توجه به اینکه سوای این مورد در نقش برجسته‌های گوردخمه‌های شاهان هخامنشی چند قوم دیگر نیز از این غلافها به‌کمردارند، آن را بی‌تردید اثری از هنر ماد شناخت و در این کار چنان پیش‌رفت که ادعا کرد سوارکار روی پوشش غلاف کسی نیست جز ایشتویگو (Barnett, 1962: 79)!

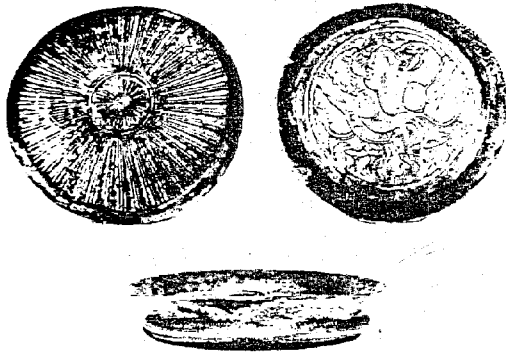
محققین دیگر چون برادا (۱۹۷: ۱۳۵۷)، گیرشمن (۱۳۷۱: تصویر ۱۱۸)، کولیکن (Culican, 1965: 140)، موری (Moorey, 1985: 856) و فارکاس (Farkas, 1969: 69ff) نیز با پذیرش نظر بارنت این پوشش غلاف را به‌عنوان نمونه‌ای از هنر ماد در نوشته‌های خود آوردند. ون‌لون حتی ادعا نمود که سوارکار روی غلاف ایشتویگو نیست، بلکه هوج شتره است (Van Loon, 1966: 178)!

اما اخیراً ماسکارالاً با بحثی درباره نقوش روی این سه پوشش غلاف به این نتیجه رسید که آنها را هنرمندی سکایی با توجه به نقشمایه‌های اورارتویی ساخته است یا بالعکس هنرمندی اورارتویی با توجه به نقشمایه‌های سکایی و لذا مادها در این بین نقشی ندارند (Muscarella, 1987: 117-119).

۲) یک کاسه زرین از گنجینه جیحون (تصویر ۱۰) را نیز دالتون مادی فرض کرد، اما امروزه بدون تردید مادی خوانده می‌شود. مهم‌ترین دلیل این امر همان الگوی ادعایی درباره هنر ماد است، چرا که این کاسه از نظر شکل و نقوش به نمونه‌های هخامنشی شبیه است، اما



تصویر ۱۲



تصویر ۱۳



تصویر ۱۴

مختلف ساکن در آن منطقه و حوالی آن از جمله ماناها، آشوریه‌ها، سکاها، کیمریه‌ها، اورارتوییها و مادها نسبت داده‌اند. نخستین کسی که به عناصر مادی در این گنجینه اشاره کرد گیرشمن بود (Ghirshman, 1950: 201). بارنت نیز با به کارگیری الگوی خود برای هنر ماد قطعاتی را که دارای نقش گوزن و بز توأمان است مادی شناخت و آن چنان به گفته خود اطمینان داشت که ادعا کرد گنجینه زیویه از گوریک «حاکم مادی» کشف شده است. (Barnett, 1962: 84). محققین دیگر نیز که کمی بیشتر جنبه اعتدال را در نظر می‌گرفتند در وجود عناصر مادی در اشیای زیویه تردید نکردند (برای مثال رک. Maxwell-Hyslop, 1971: 210f). اشیای «موزه پسند» دیگری نیز به مادها نسبت داده می‌شود؛ از جمله:

- ۱) یک جام زرین در موزه سین سیناتی با دسته‌هایی که به شکل بز دو کله است (تصویر ۱۱) (Kantor, 1957: ۱۳۲، ۹۶: تصویر ۱۲۵).
- ۲) جام زرین دیگری در مجموعه کورکیان (Kevorkian Col-lection) با دسته‌های به شکل شیر ایستاده (تصویر ۱۲) (Culican, 1965: 244, pl. 26).
- ۳) کاسه سیمین در موزه آشمولین (تصویر ۱۳) (Hamilton, 1966) که اخیراً مشخص گردیده که شیئی باستانی است، انا نقش روی آن جدیداً حک شده‌اند (Muscarella, 1977: 184).
- ۴) یک پلاک زرین با نقش شیر بالدار در موزه بریتانیا (تصویر ۱۴) (Barnett: 1962: pl. Ia).
- ۵) یک تکوک زرین (گویا از مرعش در جنوب شرقی ترکیه) در موزه بریتانیا (Culican, 1965: 245, pl. 32).
- ۶) یک آموغرای مفرشی در مجموعه بول در موزه گلاسکو (Ibid.: 248, pl. 51).
- ۷) یک سردیس سنگی سفید رنگ در موزه لوور (تصویر ۱۵) (Parrot, 1967: 247ff).



تصویر ۱۱

سوق داده بود که مادها معماری داشته‌اند مجلل و همپای معماری هخامنشیان، آشوریان و بابلیها. اما در حال حاضر آنچه از معماری منسوب به مادها در دست است همان بقایایی است که از سه محل باستانی منتسب به ایشان، یعنی نوش جان، گودین تپه و باباجان به دست آمده است و در ذیل مختصراً به آنها اشاره می‌شود:

نوش جان

بناهای تپه نوش جان بر روی صفت سنگی و طبیعی تپه ساخته شده (پلان ۱) و عبارت‌اند از:

الف. حصار دژ که بخشهای شرقی و جنوبی انبارها را در بر گرفته و در بخش شرقی دژ به صورت گرد در آمده است. در ورودی پس از محوطه شرقی قرار دارد. حصار دارای فرورفتگیها و برآمدگیهایی است که در برخی موارد بر بالای آنها بقایای کنگره‌هایی به چشم می‌خورد.

ب. انبارها که پس از در ورودی و گذر از دو دالان و اتاق نگهبانی قرار دارند. حجم آنها زیاد است و دیوارهای بلندی دارند.

ج. نیايشگاه به صورت نیمه چلیپایی که در جنوب آن اتاق مستطیل شکل دیگری بنا شده که از طریق یک درگاه به یکدیگر مرتبط می‌شوند. در این نیايشگاه پایه یک آتشدان و بر دیوارهای آن پنجره‌های کاذب به چشم می‌خورد.

د. تالار ستوندار که بر روی سکویی از خشت خام بنا شده به شکل مستطیل نامنظم است و در آن پایه ۱۲ ستون (سه ردیف چهارتایی) به چشم می‌خورد. در ضلع جنوبی این تالار بقای یک سکو و بر دیوارهای شمالی، شرقی و جنوبی آن پنجره‌های کاذب به چشم می‌خورد. در شمال شرقی این تالار تونل شیداری احداث شده که در عمق حدود ۳ متری به صفت سنگی تپه برخورد کرده است.

ه. بنای قدیمی غربی که موجب بی‌نظمی در دیوار غربی تالار ستوندار شده و پیش از آن ساخته شده است، دارای دو اتاق مستطیل شکل در امتداد شمال شرقی-جنوب غربی است که از طریق دالان کوتاهی به یکدیگر متصل می‌شوند. در نزدیکی ضلع جنوبی اتاق غربی بقایای یک آتشدان و بر روی دیوارها هواکش و پنجره‌های کاذب به چشم می‌خورد (Stronach: 1978; 1985; 1986).

گودین تپه (پلان ۲)

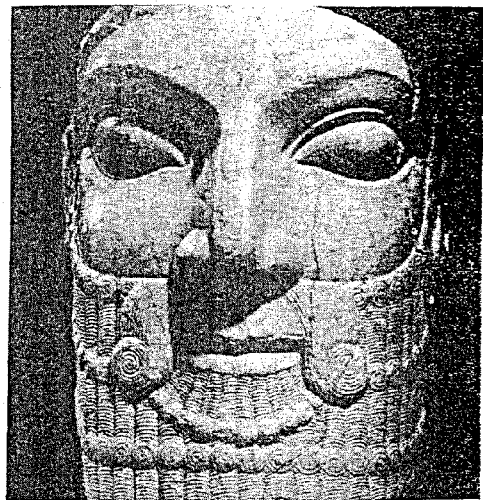
الف. حصار دژ که ابتدا دور انبارها، اتاقها و تالار ستوندار اصلی را می‌گرفته و سپس با افزوده شدن تالار ستوندار دژم به دور آن نیز امتداد یافته است و در آن باروهای به چشم می‌خورد.

ب. شش ردیف انبارهای مستطیل شکل

ج. محوطه مسکونی بین تالار ستوندار اصلی و انبارها

د. تالار ستوندار اصلی، تقریباً مستطیل شکل با ۳۰ پایه ستون (۶ ردیف ۵ تایی). در نزدیکی دیوار شمالی و مابین ردیفهای اول و دوم ستونها سکویی از خشت خام به چشم می‌خورد.

ه. تالار ستوندار جانبی که بعد از تالار ستوندار اصلی احداث شده و دارای ۸ پایه ستون (۲ ردیف ۴ تایی) است (Young and Levine, 1974: 30-35).



تصویر ۱۵

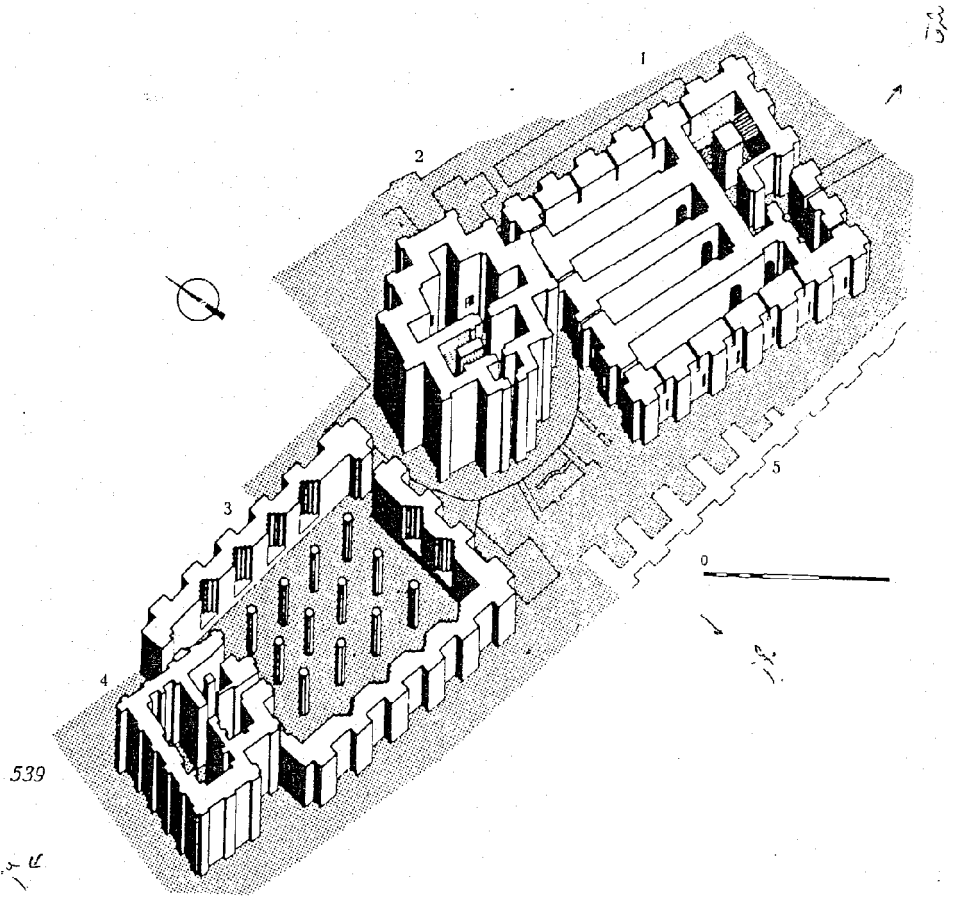
بحث درباره ساخت و پرداخت، نقوش و نقشمایه‌های تمامی این اشیا از حوصله این مقاله خارج است، اما باید گفت که در اصالت بسیاری از آنها از جمله شماره‌های ۱، ۲، ۴، ۵ و ۷ تردیدهایی وجود دارد و به دلایل عدیده از جمله مسائل سبکی، فنی، زیبایی شناختی یا چگونگی پرداخت و اجرای جزئیات احتمال داده می‌شود که اشیایی تقلبی باشند (Muscarella, 1977a).

اسکار وایت ماسکارا وضعیت اشیایی از این دست را به بهترین نحو بیان کرده است:

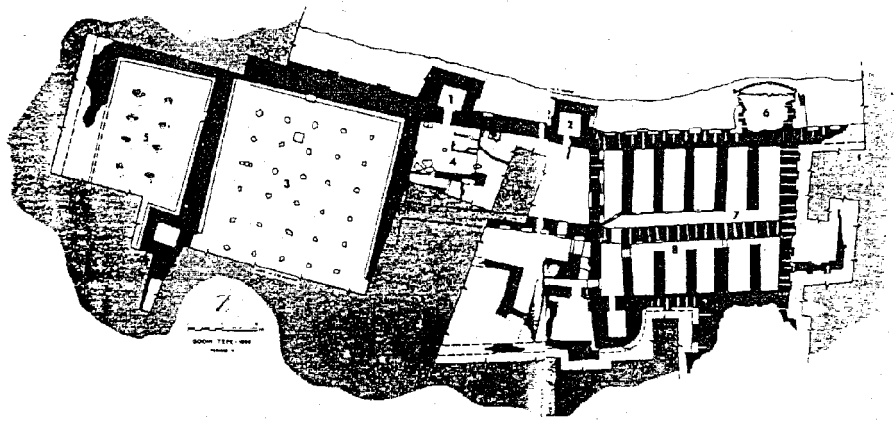
«هیچ یک از این اشیا از کاوشهای باستان شناختی به دست نیامده‌است و همگی را دلالت عتیقه به جهان باستان‌شناسی عرضه کرده‌اند و کاملاً روشن است که ساخته دست هنرمندان باستانی نیستند. با وجود این، محققین مختلف آنها را نمونه‌هایی از هنر ماد شمرده‌اند. من بر این باورم که در تمامی این موارد فرد متقلب بر آن بوده است که اثری به سبک هنر هخامنشی خلق کند، اما دچار اشتباهاتی شده و در دستیابی به حالت صحیح و ظرافت و سبک آن هنر ناموفق بوده است. در چند مورد ماجراجویانه، جاعل حالات و نقوشی را خلق کرده است که در هنر هخامنشی وجود ندارد. جاعلین چیزی درباره مادها نمی‌دانستند، اما به خوبی به ارزش اشیا هنری هخامنشی در بازار اشیای عتیقه واقف بودند و از تجارب پیشین خود دریافته بودند که محققین از اجناس آنها استقبال می‌کنند. اشتیاق به تحدید هنر ماد در بین توده‌ای از اشیای پراکنده منتسب به ایران در برخی از محققین چنان شدید بود که اشیایی از این دست را به هنر پیش از هخامنشی مسخ نمودند و به ندرت موردی پیش آمد که کسی احتمال دهد که این اشیا تقلبی و جدیداند» (Muscarella, 1987: 123).

معماری منسوب به مادها

وصف هرودت از بناهای باشکوه اکیاتان محققین قدیمی را به این تصور

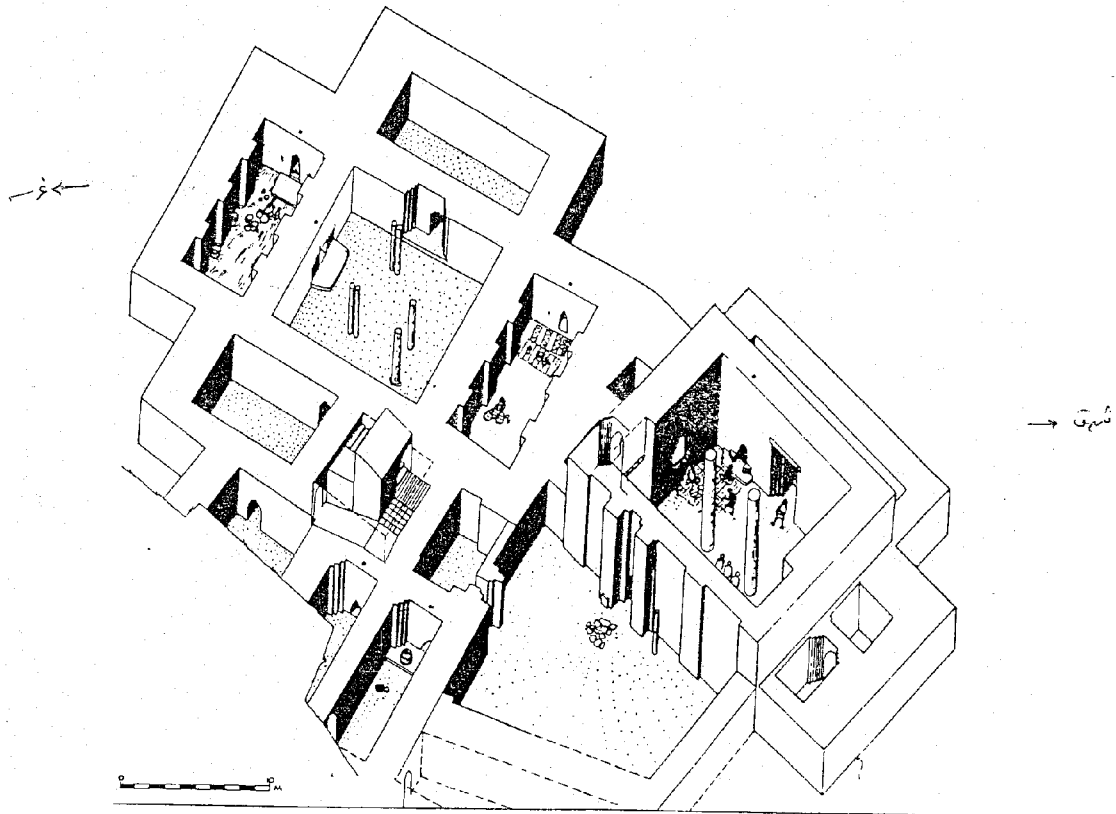


پلان ۱



پلان ۲

شکل
۲



پلان ۳

تهدیدهای نظامی برای این محلها بوده است و از سوی دیگر نشاندهنده اینکه جامعه‌ای ولو کوچک به مرحله اجرای مراسم آیینی یا تشریفاتی رسیده است.

اما در عین حال در این سه مجموعه تفاوتی نیز به چشم می‌خورد، زیرا برای مثال دو تالار ستوندار در نوش جان واحدهایی مستقل اند، در صورتی که در باجان تالار ستوندار وابسته به اتاقهای جانبی است. ویژگی مشترک این سه مجموعه باستانی یعنی تالار ستوندار شاید مهمترین عامل پیوندهنده معماری این محلها و این دوره از یکسو با معماری قدیمتر ایران (تالارهای ستوندار حسنلو (IVB) و از سوی دیگر با معماری متاخرتر دوره هخامنشی (تالارهای ستوندار یا آپاداناهای کاخهای هخامنشی در پاسارگاد، شوش، تخت جمشید) است. از دیگر ویژگیهایی که به تداوم سبک معماری اشاره دارد ایجاد بنا بر روی صفت سنگی یا خشتی است که نمونه آن را بعدها به وضوح در تخت جمشید

حاشیه

۸. برای بازسازی فرضی کاشیهای این سقف رک. Henricksön, 1983.

باجان (پلان ۳)

الف. تالار ستوندار مرکزی با چهار ستون در غرب مجموعه که در چهار طرف آن اتاقهای مستطیل شکل ایجاد شده است که همگی از طریق دالانی کوتاه به تالار ستوندار مرتبط می‌شده‌اند (پلان ۳).

ب. اتاق منقوش با دو ستون ضخیم که سقف اتاق را نگه می‌داشتند. بر روی سقف این اتاق کاشیهایی با طرحهای مختلف نصب شده بوده‌اند که پس از فروریختن سقف بر روی سطح اتاق پراکنده شده‌اند.^۸

ج. اتاقهای الحاقی اتاق منقوش در شمال و غرب این اتاق که در آنها نیز اثر رنگ آمیزی مشاهده می‌شود، اتاقک شمالی آشپزخانه بوده است.

د. اتاقهای جنبی مجموعه از جمله «اتاق سفید» و «آشپزخانه تروس» که در بخش جنوبی قسمت حفاری شده قرار دارند (Goff, 1977).

همین‌گونه که مشاهده شد در هر سه محل باستانی پیش‌گفته استحکامات، تالار ستوندار و حناقل دو مورد بخشهایی با کاربرد احتمالاً آیینی وجود داشته است که این سه ویژگی از یکسو بیانگر

به‌ویژه پافلاگونیه و لیکیه تمامی این گوردخمه‌ها مربوط به دوره هخامنشی و پس از آن‌اند و ربطی به مادهای موردنظر ندارند (هوف، ۱۳۶۲؛ ۱۹۸۸؛ ۱۹۷۴؛ ۱۹۶۶). (Von Gall, 1966; 1974; 1988).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از اواخر عصر آهن ۲ تا میانه آهن ۳ (حدود ۸۵۰ تا ۵۵۰ ق.م) در پیرامون کوههای زاگرس در غرب ایران وقایع مهمی روی داد. آشورین که باردیگر قدرت گرفته بودند لشکرکشی به شرق را آغاز کردند و برای نخستین‌بار به کوههای زاگرس قدم نهادند و در این منطقه با اقوام و حکومت‌های متعددی روبه‌رو شدند که در بین آنها نام مادها نیز به چشم می‌خورد. از این هنگام تا آستانه فروپاشی امپراتوری آشور، این حکومت دائماً در حال نبرد و ستیز با این اقوام و از جمله مادها بود و حتی اگر مدتی نیز آنها را زیر سلطه خود می‌آورد به محض دور شدن سایه قدرت آشور این اقوام و از جمله مادها سر به شورش می‌گذاشتند و خود را از یوغ آشوریان می‌رهانیدند. مدارک حاکی از آن است که آشوریان در طول این دوران هیچ‌گاه با حکومت یا قدرت واحد مادها روبه‌رو نشده‌اند و هرگاه صحبت از ایشان است به چندین حاکم و قبیله مستقل و مجزای ماد اشاره شده است. به احتمال زیاد آن دسته از این حکام مادی که به اطاعت آشوریان درآمده بودند برای استقرار خود و پایگاهی برای گردآوری باج‌وخراج از روستاهای مجاور و ارسال

شاهدیم. مشابه پنجره‌های کاذب را نیز که در نوش‌جان به چشم می‌خورد بعدها در ائینه هخامنشی چون زندان سلیمان در پاسارگاد و کعبه زرتشت در نقش‌رستم می‌توان دید. آشناندنهای نوش‌جان را نیز می‌توان با اندکی تغییر بعدها در نقش برجسته‌های گوردخمه‌های شاهان هخامنشی مشاهده کرد.

مسئله قابل توجه دیگر انبارهای حجیم در نوش‌جان و گودین تپه است که احتمالاً محل جمع‌آوری باج‌وخراج روستاهای اطراف بوده است. افزون بر این باید توجه داشت که ساخت این مجموعه‌ها از عهده یک جامعه ابتدایی و فاقد تشکیلات اجتماعی خارج است و یقیناً باید نوعی حکومت یا تشکیلات مرکزی به آن دست زده باشد که توانایی تهیه مصالح و نیروی کار برای پروژه‌های بزرگ را دارا باشد.

یکی از ابهاماتی که در زمینه معماری خودنمایی می‌کند متروک شدن هر سه این محلهای باستانی تقریباً در زمانی واحد و پیش از تشکیل دولت متحد ماد است (Stronach, 1978: 10). در باباجان متروک شدن محل با آتش‌سوزی همراه بوده است و گاف آن را ناشی از تهاجم آشوریها، سکاها یا کیمریها، یا قبیله قویتری از مادها می‌داند (Goff, 1978: 40-42). اما در گودین تپه و نوش‌جان ترک محل در کمال آرامش انجام شده است. اگر به نوشته‌های آشوری مبنی بر وجود چندین و بعضاً دهها حاکم مادی توجه کنیم، تا به حال تنها زیستگاه سه تن از آنان کشف شده است و اگر این سه محل باستانی (نوش‌جان، گودین و باباجان) واقعاً مقر حکام کوچک مادی بوده‌اند چرا پیش از تشکیل دولت ماد متروک شده‌اند و در اوج قدرت این حکومت، خانه‌به‌دوشان در آنها می‌زیسته‌اند؟

مسئله دیگری که اشاره به آن در بخش معماری منسوب به مادها ضروری است گوردخمه‌های واقع در غرب ایران و کردستان عراق است.

در این منطقه بیش از ۱۵ گوردخمه شناسایی شده است که همگی در دل صخره‌های کوه کنده شده‌اند و از نظر نما یا ساده‌اند یا در آن دو یا چهار ستون یا نیم‌ستون به چشم می‌خورد. در سر در برخی از این گوردخمه‌ها چون قیزقاپان در شمال غرب سلیمانیه عراق و سکاوند در شرق کرمانشاه و دگان داود در غرب کرمانشاه نقش برجسته‌هایی نیز به چشم می‌خورد.

ارنست هرتسفلد در اوایل قرن حاضر با توجه به پوشاک افرادی که در این نقش‌برجسته‌ها به چشم می‌خورد و مقایسه آنها با افراد منقوش بر روی پلاکهای زرین گنجینه جیحون و موقعیت جغرافیایی این گوردخمه‌ها، آنها را مربوط به دوره ماد شمرد (Herzfeld, 1940: 200ff).

پس از او گروهی از محققین چون دیاکونف و گیرشمن این حدس را به یقین تبدیل کردند و این گوردخمه‌ها را آرامگاه سلاطین مادی شمردند و به‌ویژه ادعا کردند که قیزقاپان آرامگاه هوخ‌شتره است (گیرشمن، ۱۳۶۸: ۱۲۱ تا ۱۲۳؛ ۱۳۷۱: ۸۷ تا ۸۹؛ دیاکونف، ۱۳۷۱: ۲۴۹). اما بررسیها و مطالعات اخیر نشان داده است که بنا بر اثرات قلم‌تراش در این گوردخمه و شکل و حالت ستونها، به‌ویژه پایه ستونها و همچنین مقایسه کلی آنها با گوردخمه‌های واقع در آسیای صغیر

حاشیه

۱. در هر سه محل پیش‌گفته پس از متروک شدن بناها، گروهی خانه‌به‌دوش بدوی در آنها سکنی گزیده‌اند که این دوره استقرار حداقل در نوش‌جان نزدیک به ۵۰ سال تداوم یافته و کاملاً مصادف است با اوج قدرت مادها (Stronach, 1978: 7-11). سانسبی ویردنبرگ با توجه به نظر برابون مبنی بر اینکه فعالیتهای آشوریان در زاگرس موجب شکل‌گیری طبقات اجتماعی شده است احتمال می‌دهد که این محلهای باستانی مقر حکام مادی تابع آشور بوده‌اند که از اهالی منطقه باج‌وخراج می‌گرفتند. به آشور ارسال دارند و بعدها با انول قدرت آشور در زاگرس این حکام نیز از صحنه خارج و این محلهای باستانی نیز متروک شده‌اند (Sancisi-Weerdenburg, 1988: 203).

از سوی دیگر خود برابون دو فرضیه را درباره متروک شدن این محلهای مطرح می‌کند: ۱. شاید پس از تشکیل دولت متحد ماد به مرکزیت هگمتانه و با تمرکز قدرت در پایتخت، این محلهای بنا به دستور حکومت مرکزی یا به میل خود سکنی متروک شده‌اند. ۲. شاید نوش‌جان و باباجان بر اثر مشکلات اجتماعی-اقتصادی ناشی از سقوط امپراتوری آشور و گودین نیز، که ناندنی بیشتر به حیات خود ادامه داده، پس از فتح سرزمین ماد به دست کورش متروک شده است (Brown, 1990: 72-73).

گیرشمن نیز معتقد است که بایشگاه نوش‌جان را خشیارشا در جریان سفر به ماد مذهب الهادی بر کرده است (Ghirshman, 1976: 174-175).

سیاسی-تاریخی ایجاب می‌کنند به صورت یک امپراتوری درنیامد (Sancisi-Weerdenburg, 1988) و به احتمال زیاد فاقد خط و کتابت بوده است.^{۱۰}

در سال ۵۵۹ ق.م، یعنی نزدیک به هفتاد سال پس از تشکیل حکومت متحد ماد، کوروش دوم شاه انشان، که از تابعین حکومت ماد بود، بر آن شورید و آن را به حکومت نویناد خود افزود و پس از آن مادها و سرزمین ماد بخشی از شاهنشاهی هخامنشی شدند.^{۱۱}

حاشیه

۱۰. باید توجه داشت که بجز قطعه کوچک نقره‌ای با علائم ناقص میخی که از نوتر جان به دست آمده (Brinkman, 1971) تا به حال هیچ سند مکتوبی از فلزها و کشف نشده است. آن قطعه نیز احتمالاً یک شیء وارداتی است و لذا به احتمال زیاد مادها با خط و نگارش ناآشنا بوده‌اند.

ادعای دیاکونف (Diakonov, 1970. 98ff) مبنی بر اینکه کتیبه‌های فارسی باستان هخامنشی از نظر نگارش و مضمون نشاندهنده سابقه‌ای طولانیتر است نمی‌تواند ملاک وجود نگارش در دوران مادها باشد. همان‌گونه که خود دیاکونف اذعان دارد شاید این سابقه نه به صورت مکتوب بلکه به صورت شفاهی بوده است (Ibid.: 114, n.45).

۱۱. برای وضعیت سرزمین ماد در دوره هخامنشی و پس از آن رک. Brown, 1990a.

آن به آشور مجموعه بناهایی چون نوش جان، باباجان و گودین را برپا کردند که نظر به معماری قدیمتر ایران (در حسناو IVB) داشت و پیش نمونه‌های مشخصات معماری و آیینهای مذهبی ایرانیان متأخر را به نمایش می‌گذاشت (Stronach, 1981).

در اواخر قرن هفتم ق.م که امپراتوری آشور به سرایشی سقوط افتاده بود بر اثر جریاناتی که هنوز برای ما نامشخص است در سرزمین ماد حکومتی قدرتمند و واحد ظاهر می‌شود که همگام با بابلیان موجبات سقوط قطعی آشور را فراهم می‌آورد. این قدرت چیزی نبود جز حکومت ماد که در وقفه بین خاموشی منابع آشوری (حدود ۶۵۰ ق.م) و سقوط امپراتوری آشور (۶۱۲ ق.م) شکل گرفته بود و در مدت زمانی این چنین انبک نه تنها حکومتهای پراکنده ماد را متحد کرده بود بلکه سایر اقوام ساکن در منطقه را نیز در خود حل نموده بود. مدارک باستان‌شناختی نیز این یکپارچگی را تأیید می‌کنند، چرا که در همین دوره سفال نخودی و خاکستری با ذرات میکا، که احتمالاً می‌توان آن را سفال مشخصه مادها شمرد، سایر سفالهای بومی را کنار می‌زنند و جایگزین آنها می‌شود و پس از سقوط امپراتوری آشور، همزمان با پیشروی مادها در شمال بین‌النهرین و شرق آسیای صغیر این نوع سفال نیز در این منطقه گسترش می‌یابد.

مادها در این هنگام سرزمینی وسیع از حاشیه کویر مرکزی ایران تا رودخانه قزل‌ایرماق در آسیای صغیر را در اختیار داشتند، آنا علی‌رغم این قلمرو وسیع، حکومت ماد هرگز آن‌گونه که معیارهای